

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۳)

آقای منتظری در دو چهره

دکتر سید حمید روحانی^۱

◆ امام و پیش‌بینی‌های ژرف‌نگرانه

از ویژگی‌های و کم‌نظیر امام امت (س) این بود که بسیاری از رویدادها، برنامه‌ها و نقشه‌ها را سالیان درازی پیش از آنکه به وقوع بپیوندد، پیش‌بینی می‌کرد و در مقام پیشگیری و چاره‌جویی بر می‌آمد و به دیگران هشدار می‌داد و اعلام خطر می‌کرد. امام روزی توطئه اسلام‌ستیزی شاه را بر ملا کرد و فریاد بر آورد «اسلام در خطر است» که نامبرده به عنوان تنها «شاه شیعه»! سالی چند بار به زیارت حضرت رضاع (ع) می‌رفت و برای حضرت سید الشهداء (ع) مراسم عزاداری در کاخ گلستان برپا می‌داشت و خود نیز در روز عاشورا جامه

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

سیاه بر تن می‌کرد و به اصطلاح به سوگ می‌نشست! در اعیاد مذهبی و مراسم سلام رسمی نیز با مشتی روحانی‌نماهای درباری و آخوندهای فریب‌خورده و ساده‌لوح دیدار داشت و آنان را به اصطلاح مورد تفقد ملوکانه قرار می‌داد! در کتاب خاطرات نیز از دین‌باوری و اعتقادات مذهبی خود دم زده و خود را نظر کرده امام زمان(ع)، کمریسته ابوالفضل العباس(ع) و مورد عنایت ویژه خداوندی نمایاند و چنین ادعا کرده بود:

... کمی بعد از تاج‌گذاری پدرم، دچار بیماری حصبه شدم و چند هفته با مرگ دست به گریبان بودم... در طی این بیماری سخت پا به دایره عوامل روحانی خاصی گذاشتم که تا امروز آن را افشا نکرده‌ام. در یکی از شب‌های بحرانی کسالتم، مولای متقیان علی(ع) را به خواب دیدم در حالی که شمشیر معروف خود ذوالفقار را در دامن داشت و در کنار من نشسته و در دست مبارکش جامی بود و به من امر فرمود که مایعی را که در جام بود بنوشم، من نیز اطاعت کردم و فردای آن روز تیم قطع شد و حالم به سرعت رو به بهبودی رفت... در دوران کودکی تقریباً هر تابستان همراه خانواده خود به امام‌زاده داود که یکی از نقاط منزّه و خوش آب و هوای دامنه البرز است می‌رفتیم... در یکی از این سفرها که من جلوی زین اسب یکی از خویشاوندان خود که سمت افسری داشت نشسته بودم، ناگهان پای اسب لغزیده و هر دو از اسب به زیر افتادیم. من که سبک‌تر بودم با سر به شدت روی سنگ سخت و ناهمواری پرت شدم و از حال رفتم. هنگامی که به خود آمدم همراهان من از اینکه هیچ‌گونه صدمه‌ای ندیده بودم فوق‌العاده تعجب می‌کردند، ناچار برای آنها فاش کردم که در حین فرو افتادن از اسب حضرت ابوالفضل(ع)، فرزند برومند علی(ع) ظاهر شده و مرا در هنگام سقوط گرفت و از مصدوم شدن مصون داشت... سومین واقعه‌ای که توجه مرا به عالم معنی بیش از پیش جلب نمود روزی روی داد که با مربی خود در حوالی کاخ سلطنتی سعدآباد در کوچه‌ای که با سنگ مفروش بود قدم می‌زدم، در آن هنگام ناگهان مردی را با چهره ملکوتی دیدم که بر گرد عارضش هاله‌ای از نور مانند صورتی که نقاشان غرب از عیسی بن مریم می‌سازند نمایان بود. در آن حین به من الهام شد که با خاتم ائمه اطهار حضرت امام قائم

رو به رو هستیم. مواجهه من با امام آخر زمان چند لحظه‌ای بیشتر به طول نینجامید که از نظر ناپدید شد و مرا در بهت و حیرت گذاشت...^۱

آن روز که شاه این‌گونه لاف می‌زد نه اسناد میگساری‌ها و زن‌بارگی‌های او فاش شده بود و نه کسی از نقشه‌ها و نیرنگ‌های ضد اسلامی او خبر داشت. در چنین شرایطی می‌بینیم که امام او را از خطرناک‌ترین دشمنان اسلام می‌دانست و در نشست خود با علمای قم در عصر روز ۱۶ مهر ۱۳۴۱ اعلام کرد:

... اگر ما می‌خواهیم اسلام و ایران از اضمحلال نجات یابد، باید به سلطنت خاندان پهلوی در ایران پایان دهیم. این دودمان را استعمار انگلیس به قدرت رسانده است تا اسلام را در این کشور ریشه‌کن سازند و ایران را به ویرانی و نابودی بکشانند.^۲ (نزدیک به این مضامین)

سالیان درازی از این تاریخ گذشت تا به تدریج ماهیت ضد دینی شاه آشکار شد و نقشه‌ها و نیرنگ ضد دینی او را همگان دریافتند و با چشم سر دیدند که مأموران شاه چگونه مدرسه فیضیه را به خاک و خون کشیدند، قرآن را پاره پاره کردند، لباس‌های روحانی و کتاب‌های دینی را به آتش کشیدند، عالمان دینی و پیشوایان روحانی را در سیاهچال‌های زندان شلاق

۱. محمدرضا پهلوی، *مأموریت برای وطنم*، تهران، زیبا، ۱۳۴۸، ص ۸۷، ۸۸.

۲. در این باره به کتاب *نهضت امام خمینی*، جلد نخست نگاه کنید.

زندند و شکنجه دادند، سعیدی‌ها را زیر شکنجه به شهادت رسانیدند، نماز خواندن را در زندان ممنوع کردند و نمازگزاران را تحت شکنجه قرار دادند. تاریخ هجری اسلامی را به تاریخ شاهنشاهی تغییر دادند، زنان و دختران باحجاب را در مدارس و دانشگاه‌ها و دیگر مراکز علمی و دوایر دولتی راه نمی‌دادند و به آنان فشار می‌آوردند تا از حجاب چشم‌پوشند یا از کار و تحصیل و سوادآموزی باز بمانند و محروم شوند و...



آن روز که رژیم شاه شعار اصلاحات سر داد و با شعار «الغای رژیم ارباب - رعیتی» و تقسیم اراضی کوشید کشاورزان محروم و ستمدیده را فریب دهد، بسیاری از رجال ملی و گروه‌های سیاسی در مقابل این خیمه شب بازی سر در گم و حیرت زده بودند و نمی‌دانستند که شاه با این برنامه چه نقشه‌ای در سر دارد و چه اندیشه‌ای را دنبال می‌کند. از این رو، برخی ملی‌گراها و سیاستمداران در برابر آن زانو زدند و آن را ستودند، برخی نیز با شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» ضمن تأیید «اصلاحات» شاه، دیکتاتوری‌های او را نکوهش کردند، در چنین شرایطی امام دریافت که امریکا با این رفرم فریبنده چه نقشه‌ای را دنبال

آن روز که امام خطر نفوذ صهیونیست‌ها را در همه شئون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و اجتماعی ایران اعلام کرد، نه هیچ‌گونه سند و نشانه‌ای از روابط پشت پرده و محرمانه شاه با رژیم صهیونیستی در دست بود و نه نام «صهیونیسم» برای ملت ایران شناخته شده بود و نه روشنفکر مآب‌ها و به اصطلاح ملی‌گراها رژیم صهیونیستی را اصولاً خطری برای ایران می‌پنداشتند.

می‌کند و چه بلایی می‌خواهد بر سر ایران بیاورد. از این رو، در این باره اعلام کرد که با این برنامه می‌خواهند اقتصاد ایران را فلج کنند، زراعت ایران را از میان ببرند و ما را بیش از پیش

به خارج محتاج سازند.^۱

امام روزی نقشه رژیم شاه را برای ضربه زدن به حوزه قم و سرکوب روحانیان پیش‌بینی کرد که مبارزه علیه تصویبنامه غیر قانونی انجمن‌های ایالتی و ولایتی به پیروزی رسیده و دولت در مقابل علما و روحانیان عقب‌نشینی کرده بود. امام در پاسخ تلگرام تبریک یکی از علمای خرم‌آباد به نام حاج آقا روح الله کمالوند یادآور شد:

... گرچه در مدتی که بر ما گذشت، بسیار تلخی‌ها دیدیم و رنج فراوان بردیم و حقیقت‌هایی روشن شد که کاش نمی‌شد، لکن تلخی‌ها را اعلام لغو تصویبنامه با همه لجاجت و سرسختی دولت و غیره محو کرد... لکن از بیدار شدن دشمن باید بیمناک بود و راه تدبیری اتخاذ کرد که [مبادا] لطمه‌ای وارد بیاورند و جبران فضاحت خود را بخواهند بکنند...^۲

دیری نپایید که امام دریافت ضربه رژیم شاه به حوزه قم و مقامات روحانی جدی و حتمی است. از این رو، در مقام روحیه دادن، توان بخشیدن و آماده کردن طلاب برای تحمل ناملایمات و فجایعی که در پیش است، چنین گفت:

... شما آقایان روحانیون نیز باید هوشیار باشید... در برابر زور و فشار طاغیان خضوع نکنید تسلیم نشوید، صفوف خود را فشرده‌تر کنید، مردم زنده‌ای باشید، در برابر حوادثی که پیش می‌آید استقامت داشته باشید... ما زندگی در سایه حکومت جباران و ستمکاران را نمی‌خواهیم و برای همه‌گونه حوادثی آماده‌ایم، شما هم باید آماده باشید، اگر واقعا روحانی هستید نترسید، نگران نشوید، قلبتان را محکم کنید، خود را آماده کنید برای کشته شدن، خود را آماده کنید برای ضرب و شتم و اهانت، خود را آماده کنید برای تحمل مصائبی که در راه دفاع از اسلام و استقلال برای شما در پیش است، کمربندها را محکم ببندید برای حبس، برای تبعید، برای سربازی رفتن برای ناسزا

۱. در این باره به کتاب نهضت امام جلد نخست نگاه کنید.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۳۹.

شنیدن...^۱

این پیش‌بینی امام در عصر روز دوم فروردین ۱۳۴۲ به وقوع پیوست و کماندوهای شاه مدرسه فیضیه را به خاک و خون کشیدند و چندی بعد نیز طلاب جوان را بر خلاف قانون وزارت فرهنگ آن روز که به آنان کارت معافیت داده بود به نظام وظیفه اعزام کردند.

آن روز که امام خطر نفوذ صهیونیست‌ها را در همه شئون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و اجتماعی ایران اعلام کرد، نه هیچ‌گونه سند و نشانه‌ای از روابط پشت پرده و محرمانه شاه با رژیم صهیونیستی در دست بود و نه نام «صهیونیسم» برای ملت ایران شناخته شده بود و نه روشنفکر مآب‌ها و به اصطلاح ملی‌گراها رژیم صهیونیستی را اصولاً خطری برای ایران می‌پنداشتند. در چنین شرایطی امام پرچم رویارویی با صهیونیست‌ها را برافراشت و مبارزه را با رژیم صهیونیستی در رأس برنامه‌های خود و از اهداف نخستین نهضت خود

نگاه ژرف و دوراندیشانه امام به رویدادها و جریان‌های سیاسی و آگاهی او از بسیاری از حوادثی که در پشت پرده جریان داشت و پیش‌بینی آنچه در آینده دور ممکن بود اتفاق بیفتد، از ویژگی‌های مثبت، منحصر به فرد و سرنوشت‌سازی بود که در موفقیت امام نقش بسزایی داشت و موجب آن بود که امام هیچ‌گاه در برابر رویدادها غافلگیر نشود.

قرار داد و این هدف مقدس را تا قطع دست صهیونیست‌ها از ایران دنبال کرد و با برپایی روز قدس، ملت‌های آزادی‌خواه جهان را به خیزش و خروش برای آزادی فلسطین فرا خواند و امروز که اسناد و مدارک پشت پرده و بند و بست‌های محرمانه دوران ستمشاهی فاش شده

۱. همان، ص ۱۶۳ (این سخنرانی در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۴۱ در مسجد اعظم قم ایراد شد).

است می‌بینیم که رژیم صهیونیستی، در پی اشغال فلسطین، در همه شئون ایران نفوذ داشته و سرنوشت ملت ایران را دستخوش هوسبازی‌های غارت‌گرانه و فزون‌خواهانه خود قرار داده بود و با همدستی شاه به ملت‌های اسلامی و آزادی‌خواه منطقه از پشت خنجر می‌زد و منابع زرخیز ایران - به ویژه نفت - را غارت می‌کرد.



از موارد حساس، خطرناک و سرنوشت‌سازی که امام با دید ژرف‌نگرانه و تیزبینانه خود، آن را دریافت و به رویارویی با آن برخاست، جریان رخنه و نفوذ لیبرال‌ها، منافقان و جاسوس‌های بین‌المللی در بیت آقای منتظری و تأثیرگذاری بر روی او بود.



نگاه ژرف و دوراندیشانه امام به رویدادها و جریان‌های سیاسی و آگاهی او از بسیاری از حوادثی که در پشت پرده جریان داشت و پیش‌بینی آنچه در آینده دور ممکن بود اتفاق بیفتد، از ویژگی‌های مثبت، منحصر به فرد و سرنوشت‌سازی بود که در موفقیت امام نقش بسزایی داشت و موجب آن بود که امام هیچ‌گاه در برابر رویدادها غافلگیر نشود، بلکه همواره پیشاپیش حوادث حرکت کند که بررسی آن مجال دیگری می‌خواهد.

از موارد حساس، خطرناک و سرنوشت‌سازی که امام با دید ژرف‌نگرانه و تیزبینانه خود، آن را دریافت و به رویارویی با آن برخاست، جریان رخنه و نفوذ لیبرال‌ها، منافقان و جاسوس‌های بین‌المللی در بیت آقای منتظری و تأثیرگذاری بر روی او بود که نه تنها در آن روز هیچ کدام از شخصیت‌های روحانی و سیاسی و برخی از مسئولان بلندپایه نظام جمهوری اسلامی به آن پی نبردند و از موضع امام علیه آقای منتظری بهت زده شدند، بلکه اکنون نیز برخی از آنان هنوز نتوانسته‌اند دریابند که امام با کنار زدن آقای منتظری چه خطر بنیان‌کنی را از سر این کشور دور کرد و چگونه با این حرکت تاریخی و انقلابی، امریکا و اذنباب آن در

ایران و نیز گروه‌هایی مانند «نهضت آزادی»، «جبهه ملی»، منافقین، میثمی‌ها، امتی‌ها و دیگر باندهایی را که گرداگرد آقای منتظری بساطی برپا کرده بودند، نومید و مأیوس ساخت و توطئه‌هایشان را خنثی کرد، برخی از رده‌های بلندپایه نظام شاید هنوز بر این باور باشند که نسبت به آقای منتظری جفا شده است! و اگر از ملت ایران پروا نکنند از تجلیل و ستایش او دریغ نمی‌کنند! لیکن امام با آنکه در آن روز نشانه آشکاری از تأثیرپذیری آقای منتظری از منافقین و گروهک‌های به اصطلاح «ملی - مذهبی» در دست نبود، به این واقعیت پی برد که

امام با آنکه در آن روز نشانه آشکاری از تأثیرپذیری آقای منتظری از منافقین و گروهک‌های به اصطلاح «ملی - مذهبی» در دست نبود، به این واقعیت پی برد که دشمن در بیت آقای منتظری لانه کرده و از ساده‌لوحی و زودباوری او بهره برده و بر آنند نقشه‌ها و توطئه‌های خود را به دست او پیش ببرند و راه انقلاب اسلامی را به بن بست بکشانند.

دشمن در بیت آقای منتظری لانه کرده و از ساده‌لوحی و زودباوری او بهره برده و بر آنند نقشه‌ها و توطئه‌های خود را به دست او پیش ببرند و راه انقلاب اسلامی را به بن بست بکشانند و شیطان بزرگ را که ملت ایران به بهای خون عزیزان خود از ایران بیرون رانده‌اند از پنجره به درون باز گردانند.

◆ تأثیرپذیری آقای منتظری

اکنون که خاطرات و دیگر نوشته‌های شبکه حاکم در بیت آقای منتظری منتشر شده است، می‌توان دریافت که اولاً باندها و گروهک‌های مختلف و حتی سازمان سیا چه نفوذ ژرف و

همه‌جانبه‌ای در آقای منتظری داشته و چگونه او را تحت تأثیر و آلت دست خود قرار داده بوده‌اند و ثانیاً آقای منتظری چه آمادگی عمیقی برای تأثیرپذیری از آنان داشته و دیدگاه‌های آنان را «وحی منزل» می‌پنداشته است؟!

با نگاهی گذرا به کتاب *واقعیت‌ها و قضاوت‌ها* به درستی آشکار می‌شود که نویسندگان آن از دگراندیشان و عناصر لیبرالیسم بوده‌اند که اندیشه‌های مسموم خود را به نام اندیشه‌های آقای منتظری در این کتاب آورده و به نمایش گذاشته‌اند و با تزریق این دیدگاه‌ها و نظریات غرب‌گرایانه و فرنگی‌مآبانه به آقای منتظری بر آن بودند که به دست او آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی و اهداف مردمی را گام به گام کمرنگ کنند و کنار بگذارند و بدین‌گونه کودتای خرنده و توطئه شکننده بر ضد انقلاب اسلامی و اهداف و آرمان‌های مقدس مردمی را به دست آقای منتظری پیش ببرند و به انجام برسانند. لیبرالیست‌های نفوذی در بیت او در کتاب *واقعیت‌ها و قضاوت‌ها* چهره ساختگی و غیر واقعی آقای منتظری را که در پی تأثیرپذیری از اطرافی‌های مرموز در او پدید آمده است چنین به نمایش می‌گذارند:

... از مهم‌ترین عواملی که در صدر اسلام موجب عزت و وسعت چشمگیر اسلام گردید اصل تسامح نسبت به زیردستان و نیروهای داخلی و کفاری بود که در میان مسلمین زندگی می‌کردند... در جامعه اسلامی تسامح از سوی حکومت و زمامداران و رهبران جامعه یک اصل اساسی است و بی‌اعتنایی به آن خلاف رویه پیامبر اکرم می‌باشد. با توجه به عقیده تسامح در آیت‌الله منتظری، یکی از بارزترین و مهم‌ترین ویژگی‌های ایشان بها دادن به انسان‌هاست، او به شخصیت انسانی بسیار ارج و احترام می‌نهد و نابود کردن شخصیت شخص را اگر چه متهم باشد نوعی قتل نفس می‌داند. چنانچه مبنای برخورد ایشان در مورد هواداران و توابعین گروهک‌ها و نیز سید مهدی هاشمی همین امر بود ایشان معتقد بود که نباید محکومین آزاد شده و توابعین گروه‌ها پس از استخلاص و بازگشت به جامعه از همه جا طرد و رانده شوند و حتی حق ادامه تحصیل در دانشگاه یا اشتغال را نداشته باشند. در ماجرای مهدی هاشمی نیز می‌گفت او را

عدالانه محاکمه کنید و بر اساس جرم کیفر دهید...^۱

با نگاهی گذرا به کتاب *واقعیت‌ها و قضاوت‌ها* به درستی آشکار می‌شود که نویسندگان آن از دگراندیشان و عناصر لیبرالیسم بوده‌اند که اندیشه‌های مسموم خود را به نام اندیشه‌های آقای منتظری در این کتاب آورده و به نمایش گذاشته‌اند.

باید دانست که تسامح در آیین اسلام در برابر مردمی است که به سبب جهالت و ناآگاهی در انجام تکالیف دینی کوتاهی‌ها و بی‌توجهی‌هایی دارند و یا از روی نادانی و تاریک‌اندیشی موضع ناروایی می‌گیرند و سخن کفرآمیزی بر زبان می‌آورند لیکن آنگاه که پای خیانت و توطئه در میان باشد، تسامح در اسلام جایی ندارد و توطئه‌گران و خیانت‌کاران باید به شدیدترین نحوی سرکوب شوند.

چنانکه پیامبر اسلام (ص) آنگاه که با خیانت و پیمان‌شکنی «یهودیان» مواجه شد دستور اعدام همگی توطئه‌گران را صادر کرد و توطئه را در نطفه نابود ساخت.

جای تردید نیست که اصل تسامح و تساهل با روش و منش و عملکرد آقای منتظری در درازای زندگی سیاسی او هرگز همخوانی نداشته و او هیچ‌گاه چنین اصلی را در زندگی خود بر نمی‌تافته است، البته آن روز که دگراندیشان با رخنه و نفوذ در بیت، او را تحت تأثیر قرار دادند و اندیشه‌های زهرآگین و آلوده لیبرال دموکراسی را به او تلقین کردند، دیدیم که آقای منتظری اهل تسامح و تساهل شد، اما نه برای خودی، بلکه برای گروهک‌ها و مهره‌های ضد انقلاب و عناصر مرموز مخالف نظام اسلامی. آنگاه که مهدی هاشمی قاتل مانند آب خوردن به ریختن خون بزرگان و بی‌گناهان دست می‌زد، آقای منتظری نه تنها خم به ابرو نمی‌آورد و به یاد مظلومان نمی‌افتاد بلکه او را متدین و حتی متدین‌تر از برخی مسئولان نظام اسلامی

می‌دانست، لیکن آنگاه که منافقان خون‌آشام و جنایت‌پیشه محاکمه و مجازات می‌شدند، نامبرده به تحریک لیبرال دموکرات‌های حاکم در بیت، تاب و توان خود را از دست می‌داد و از «خشونت‌ها و کشتن‌ها» اظهار نگرانی می‌کرد و از «عظوفت و رحمت» سخن می‌گفت!!

راستی اگر آقای منتظری - بنا بر ادعای نویسندگان واقعیت‌ها و قضاوت‌ها، «به انسان‌ها بها می‌داد و به شخصیت انسانی بسیار ارج و احترام» می‌گذاشت، چگونه در کتاب خاطرات منسوب به او شخصیت بسیاری از بزرگان دینی و مراجع اسلامی از زبان او منکوب شده و مورد استهزا

قرار گرفته است؟! آیا آقای منتظری هوادار عدالت، قانون، احترام به کرامت انسانی می‌باشد که در کتاب خاطرات، بی‌پروا به بسیاری از شخصیت‌ها و مسئولان نظام جمهوری اسلامی نسبت‌های ناروا داده و آنان را به توطئه بر ضد خود متهم کرده است؟ آیا آقای منتظری کرامت انسانی را باور داشته که در کتاب خاطرات بسیاری بزرگان را به زیر سؤال برده است؟

◆ رونویسی کتاب خاطرات از نوشته‌های دیگر

چه بسا برای خوانندگان عزیز و اندیشمند این پرسش مطرح شود که نوشته‌ها و ادعاهای

باید دانست که تسامح در آیین اسلام در برابر مردمی است که به سبب جهالت و ناآگاهی در انجام تکالیف دینی کوتاهی‌ها و بی‌توجهی‌هایی دارند و یا از روی نادانی و تاریک‌اندیشی موضع ناروایی می‌گیرند و سخن کفرآمیزی بر زبان می‌آورند لیکن آنگاه که پای خیانت و توطئه در میان باشد، تسامح در اسلام جایی ندارد و توطئه‌گران و خیانت‌کاران باید به شدیدترین نحوی سرکوب شوند.

کتاب‌هایی مانند واقعیت‌ها و قضاوت‌ها چه ارتباطی به آقای منتظری دارد، شاید نویسندگان آن، مسائل و مطالبی را مطرح کرده باشند که اصولاً آقای منتظری با آن همراه نباشد و از نظر او مورد تأیید و تصدیق نباشد، لیکن باید دانست که بسیاری از نامه‌هایی که آقای منتظری در دوران قائم‌مقامی نوشته و نیز غالب آنچه در کتاب خاطرات از زبان او آمده است، برگرفته از نوشته‌ها، کتاب‌ها و نامه‌های عناصر مرموزی است که بیت او را در اختیار داشتند - و دارند - و آقای منتظری در واقع آنچه شبکه حاکم در بیت او بافته و طرح کرده‌اند در نوشته‌ها و خاطرات خود آن را تکرار کرده است!

در کتاب واقعیت‌ها و قضاوت‌ها به دروغ ادعا شده است:

... در طی چند ماه گذشته اعلامیه‌هایی در هزاران نسخه و رنجامه‌ای در صد هزار تیراژ و مقالاتی در صد هزار نسخه در مطبوعات آزادانه نوشته شد و به آیت‌الله منتظری... حتی به اندازه یک کلمه حق دفاع داده نشد...^۱

در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری ادعای بالا چنین تکرار شده است:

... در هیچ جای دنیا یک چنین چیزی سراغ ندارید که بیایند دو کتاب علیه کسی بنویسند و منتشر کنند... رنجامه را چاپ کنند و در تیراژ زیاد تکثیر کنند، دفتر تبلیغات - بر حسب آنچه نقل شد - صد هزار نسخه چاپ کند، کمیته انقلاب جدا چاپ کند و هر چه می‌خواهند در روزنامه‌های کشور بنویسند و آن فرد مورد اتهام حتی یک کلمه نتواند بگوید...^۲

۱. همان، ص ۴.

۲. خاطرات، ص ۵۹۷.

پرسشی که در اینجا مطرح است این است که آیا آقای منتظری به انتقادات مستند، مستدل و منطقی رنجامه شادروان حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی و دیگر نوشته‌های انتقادآمیز، پاسخی داد اما روزنامه‌ها و رسانه‌ها پخش نکردند؟! یا اینکه چون از دادن پاسخ به این انتقادات و ایرادات عاجز بود، به مظلوم‌نمایی روی آورد و با دستاویز اینکه «حتی به اندازه یک کلمه حق دفاع داده نشد»! و «فرد مورد اتهام حتی یک کلمه نتواند بگوید»! از کنار اشکالات و انتقادات وارده زیرکانه گذشت و در واقع گریخت؟! اگر آقای منتظری به انتقادات

در «واقعیت‌ها و قضاوت‌ها» ادعا شده است:

... رهبریت و مرجعیت حضرت امام، مرهون فداکاری‌ها و تلاش‌های او [آقای منتظری] است...^۱

در جای جای کتاب خاطرات نیز این ادعای واهی و دور از حقیقت تکرار شده است. نکته در خور توجه اینکه در سخنرانی‌ها، خطبه‌ها و نوشته‌های آقای منتظری، پس از پیروزی انقلاب اسلامی موارد بی‌شماری به چشم می‌خورد که از گروهک مجاهدین خلق با عنوان «منافقین» نام برده است، لیکن در پی خرده‌گیری لیبرال دموکرات‌های نفوذی از این عنوان، او نیز بی‌درنگ به پیروی از آنان به انتقاد از این عنوان پرداخته و دادن نسبت «منافق» به این گروهک را مورد نکوهش قرار داده است!! در نوشته آنها آمده است:

... در بحث با یک عنصر معتقد و وفادار و یا هوادار سازمان مجاهدین خلق، وقتی از آغاز او منافق خطاب شود، یک مقاومت روحی و روانی در وی ایجاد شده و فاصله و حائل ایجاد شده، مانع از جذب او می‌گردد...^۲

در خاطرات منسوب به آقای منتظری نیز نظریه بالا چنین بازگو شده است:

... درست که یک کسی زندانی ما شده ولی نباید به او ظلم بشود، هر چند به قول آقایان از منافقین باشد... خلاصه من با تندروی‌ها مخالف بودم نسبت به هر کسی که می‌خواست باشد، حتی تعبیر به «منافق» هم صحیح نیست...^۳

مرحوم حاج سید احمد خمینی و دیگر دلسوزان انقلاب پاسخی داشت، با آب و تاب آن را به رشته نگارش می‌کشید و نه تنها آن را در اختیار رسانه‌های مختلف جهان قرار می‌داد، بلکه در کتاب خاطرات نیز آن را به نمایش می‌گذاشت. اگر پاسخ او را رسانه‌های داخلی پخش نمی‌کردند، بی‌تردید بوق‌های شیطنانی: (رادیو رژیم صهیونیستی، بی‌بی‌سی و رسانه‌های امریکا) پاسخ او را - همانند دیگر آثار او - با بوق و کرنا منعکس می‌کردند و او برای انتشار نظریات خود به رسانه‌های داخلی نیازی نداشت!!

۱. همان.

۲. همان، ص ۴۷.

۳. خاطرات، ص ۶۲۰.

آقای منتظری در این گفتار با تأثیرپذیری از اندیشه لیبرال‌های نفوذی در بیت خود، به گونه‌ای از واژه «منافق» تبری جسته و «تعبیر به منافق» را نادرست خوانده که انگار او نبوده است که در گفتار و نوشتار خود از این گروهک بارها به عنوان «منافقین کوردل» نام برده و از آنان به زشتی یاد کرده است.

لیبرال‌های وابسته به بیت آقای منتظری به منظور ایجاد ذهنیت برای او نسبت به بیت امام به دروغ آورده‌اند:

... معلوم می‌شود که از چند سال پیش، حتی قبل از قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری، در بیت امام جریانی برای ضربه زدن به آیت‌الله منتظری و خرد کردن او... فعال بوده است!^۱

آقای منتظری با تأثیرپذیری از این ادعای عاری از حقیقت و با اتکا به دروغ‌پردازی یکی از مهره‌های سازمان جاسوسی امریکا (سیا) ادعای بالا را چنین تکرار کرده است:

... ظاهراً مسأله برکنار کردن من از مدت‌ها قبل مطرح بوده ولی من بی‌اطلاع بوده‌ام و شواهدی بر این امر گواه است...^۲

آنگاه که مهدی هاشمی قاتل مانند آب خوردن به ریختن خون بزرگان و بی‌گناهان دست می‌زد، آقای منتظری نه تنها خم به ابرو نمی‌آورد و به یاد مظلومان نمی‌افتاد بلکه او را متدین و حتی متدین‌تر از برخی مسئولان نظام اسلامی می‌دانست، لیکن آنگاه که منافقان خون‌آشام و جنایت‌پیشه محاکمه و مجازات می‌شدند، نامبرده به تحریک لیبرال دموکرات‌های حاکم در بیت، تاب و توان خود را از دست می‌داد و از «خسونت‌ها و کشتن‌ها» اظهار نگرانی می‌کرد.

۱. واقعاتها و قضاوت‌ها، ص ۸۴.

۲. خاطرات، ص ۸۹ - ۵۸۸.

◆ یک سفسطه ناشیانه

اگر بخواهیم رونویسی‌های کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری را از کتاب واقعیت‌ها و قضاوت‌ها سطر به سطر بازگو کنیم «مثنوی هفتاد من کاغذ شود»، از این رو، مقایسه میان این دو کتاب و نوشته‌ها را به فرصت دیگری وا می‌گذاریم، لیکن از بررسی یک سفسطه ناشیانه و فریبکارانه‌ای که در کتاب واقعیت‌ها و قضاوت‌ها، صورت گرفته است نباید و نشاید گذشت؛ چرا که آقای منتظری نیز با پندار اینکه سفسطه مزبور،

آن روز که دگراندیشان با رخنه و نفوذ در بیت، او را تحت تأثیر قرار دادند و اندیشه‌های زهرآگین و آلوده لیبرال دموکراسی را به او تلقین کردند، دیدیم که آقای منتظری اهل تسامح و تساهل شد، اما نه برای خودی، بلکه برای گروهک‌ها و مهره‌های ضد انقلاب.

از نکته سنجیده و اندیشمندانه‌ای برخوردار است! آن را در خاطرات خود تکرار کرده یا از زبان او تکرار کرده‌اند و بدین‌گونه کوشیده‌اند حقیقتی را نادیده انگارند و خط‌دهی مهدی هاشمی و خط‌گیری و تأثیرپذیری آقای منتظری را از نامبرده انکار کنند و در واقع ننگ را با رنگ پوشیده دارند. در کتاب واقعیت‌ها و قضاوت‌ها زیر عنوان «بررسی اکاذیب مربوط به دفتر آیت‌الله العظمی منتظری و روابط آن با طیف سید مهدی هاشمی» آمده است:

... یکی از دیدگاه‌های شگفت‌انگیزی که از فرط تکرار و تبلیغ گوش فلک را کر کرده و احمد آقا در جای جای رنجامه نیز آن را تکرار کرده است، این بود که در رنج‌نامه نوشته است «طیف آقا مهدی مکان‌های حساس بیت شما را اشغال کرده بودند و شما هم با ساده‌اندیشی خود، تمام حرف‌های این طیف را وحی منزل می‌دانستید. در همه سخنرانی‌ها و نامه‌ها و نوشته‌های دیگران و سرمقاله‌ها و نامه مثلث روحانی،

جمارانی، کروی نیز مکرر از بیت ناپاک و خائن ایشان سخن رفته است... اما حقیقت این است که نه سید مهدی و نه هیچ یک از کسانی که همراه او بازداشت شدند، هیچ‌گاه عضو دفتر آیت‌الله منتظری نبوده یا مکان‌های حساس بیت ایشان را اشغال نکرده بودند و بسیاری از آنان اصولاً در قم زندگی نمی‌کردند و برخی دیگر نیز هیچ‌گونه رفت و آمد و ارتباطی با دفتر آیت‌الله منتظری و اعضای آن نداشتند... همان گونه که بیشتر از قول حضرت آیت‌الله العظمی منتظری، فقیه عادل و وارسته، نقل شد، مهدی هاشمی یک روز و یک دقیقه هم عضو دفتر ایشان نبوده و فقط حکم نمایندگی آیت‌الله منتظری در امر نهضت‌های آزادی‌بخش را داشته است...^۱

از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات سفسطه‌بافی بالا چنین تکرار شده است:
... یک روز داستان سید مهدی را علم کردند، در صورتی که او یک روز هم جزو دفتر من نبود...^۲

او در نامه خود به امام برای تبرئه خود از تأثیرپذیری از مهدی هاشمی قاتل چنین فریبکاری می‌کند:

آیا آقای منتظری هوادار عدالت، قانون، احترام به کرامت انسانی می‌باشد که در کتاب خاطرات، بی‌پروا به بسیاری از شخصیت‌ها و مسئولان نظام جمهوری اسلامی نسبت‌های ناروا داده و آنان را به توطئه بر ضد خود متهم کرده است؟

... سید مهدی هاشمی حدود دو سال است در اثر همین تبلیغات سوء، به منزل من رفت و آمد ندارد و بسا ماه‌ها می‌گذرد و من او را نمی‌بینم...^۳
چنان که بارها اشاره کرده‌ام شبکه

۱. واقعاتها و قضاوت‌ها، ص ۱۴۷ - ۱۴۶.

۲. خاطرات، ص ۶۸.

۳. همان، ص ۶۰۶.

حاکم در بیت آقای منتظری ملت ایران را خام، عوام و نادان می‌پندارند و بر این باورند که با یک سلسله مغلطه‌کاری، سفسطه‌بازی و پشت هم‌اندازی می‌توان آنان را فریب داد و حقایق را در برابر دید آنان وارونه جلوه داد! غافل از اینکه با این‌گونه گفتار و نوشتار، سرشت زشت خود را به نمایش می‌گذارند و ناخالصی‌ها و نادرستی‌های خویش را بر ملا می‌کنند و «عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند.» ملت آگاه و اندیشمند ایران به درستی می‌داند که ناپکاران و کارگزاران دستگاه قدرت‌پرست و ریاست‌طلب برای رخنه و نفوذ در یک تشکیلات یا در افراد و اشخاص به حضور فیزیکی و «عضو و جزو دفتر» بودن نیازی ندارند، آنها می‌توانند با هفت واسطه نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را پیش ببرند و شخصیتی را آلت دست خود کنند یا تشکیلاتی را در اختیار خود گیرند و بیوت را بچرخانند. استعمارگران برای رخنه و فتنه در یک کشور و میان یک ملت این‌گونه نیست که همیشه به حضور فیزیکی در آن کشور و در میان آن ملت نیازمند باشند، چه بسا با کنترل از راه دور و به دست دیگران بهتر بتوانند توطئه‌های خانمانسوز خود را پیاده کنند و به اغراض و امیال شیطانی خود دست یابند. جریان روضه‌خوانی در کنار سفارت عثمانی و لعن و طعن بر قاتلان حضرت فاطمه زهرا(س) که زیر سر گفتار پیر انگلیس صورت می‌گرفت، از داستان‌های معروفی است که در خاطرات منسوب به آقای منتظری نیز آمده است.^۱ در صورتی که عوامل سفارت انگلیس هیچ‌گاه در آن محل حضور نمی‌یافتند و به شکل مستقیم کارگردانی نمی‌کردند، بنابراین جار و جنجالی که نویسندگان کتاب *واقعیت‌ها و قضاوت‌ها* و *خاطرات فقیه عالی‌قدر* به راه انداخته‌اند که «مهدی هاشمی عضو دفتر و جزو دفتر نبوده» و «حدود دو سال» به بیت او رفت و آمد نکرده است، یک سفسطه ناشیانه و فریبکارانه‌ای است که هیچ‌گاه نمی‌تواند واقعیت‌ها را پنهان و پوشیده دارد. ثنیا به رغم این جار و جنجال‌ها و پافشاری روی این دروغ که مهدی هاشمی با بیت آقای منتظری سر و کاری نداشته و از آنجا دور بوده است، دم خروس از جیب گشاد آنان

۱. *خاطرات*، ص ۸۲.

چنین بیرون زده است:

... ظاهراً در ذهن آقایان این بود که پس از امام کارها به من محول می‌گردد و باید دفتر و جریان فکری من در اختیار آقایان باشد و تا سید هادی و سید مهدی هستند این موفقیت برای آنها حاصل نمی‌شود، می‌خواستند این دو نفر را به هر شکل شده کنار بزنند و بیت مرا هم مانند بیت امام در اختیار بگیرند...^۱

بایسته است آقای منتظری توضیح دهد که اگر آقای مهدی هاشمی بیت او را در اختیار نداشت و کارگردان بیت او نبود «آقایان می‌خواستند به هر شکل شده» او را از کجا «کنار بزنند» تا بیت او را «در اختیار بگیرند»؟!

ثالثاً، ما می‌بینیم مهدی هاشمی قاتل می‌تواند با یک نامه آقای منتظری را به گونه‌ای تحت تأثیر قرار دهد و به گونه‌ای دگرگونی در او پدید آورد که تا سالیانی دراز و بلکه تا روزی که زنده است آثار شوم آن نامه از ذهن و اندیشه او زدوده نگردد.

◆ نقش مهدی هاشمی در سقوط

آقای منتظری

باید دانست که بسیاری از نامه‌هایی که آقای منتظری در دوران قائم‌مقامی نوشته و نیز غالب آنچه در کتاب خاطرات از زبان او آمده است، برگرفته از نوشته‌ها، کتاب‌ها و نامه‌های عناصر مرموزی است که بیت او را در اختیار داشتند - و دارند.

ما برای اینکه ژرفای نفوذ مهدی هاشمی در آقای منتظری و تأثیرپذیری او را از آن قاتل به درستی بنمایانیم، متن نامه نامبرده را به آقای منتظری در پی می‌آوریم و می‌بینیم که این نامه سحرانگیز!! چگونه آقای منتظری را مسحور می‌کند و برای او نسبت به امام و

۱. همان، ص ۶۱۴. تکیه روی جملات از این نگارنده است.

هم‌سنگران چهل ساله او ذهنیت شگرفی پدید می‌آورد و او بر مبنای آن نامه به رویارویی با امام و نظام جمهوری اسلامی بر می‌خیزد و دوست را دشمن می‌بیند و طیف و باند شاید مهدی هاشمی را عناصری معصوم و قدیس می‌داند و دروغ‌پردازی‌های آنان را وحی منزل می‌پندارد!

مهدی هاشمی این نامه را در شرایطی به آقای منتظری می‌نگارد که احساس می‌کند، عملکرد فاجعه‌آمیز و خرابکارانه او و برادرش ممکن است از طرف مقامات مسئول کشور برای آقای منتظری بر ملا شود و او به خیانت‌های آنان پی ببرد و دید او نسبت به آنان عوض شود و به جایگاه آنان در نزد او آسیب برسد. از این رو، پیش‌دستی کرده به نگارش این نامه دست می‌زند.

او با شناختی که از آقای منتظری داشت می‌دانست نامه را چگونه باید بنویسد که خود و برادرش و باند خویش را در نزد او مظلوم و عزیز جلوه دهد و نیروهای مخلص و مؤثر نظام را در برابر دیدگان او هیولاهایی بنمایاند که در اندیشه نابودی او هستند و حتی از اعدام او نیز پروایی ندارند!^۱ و او را به طور کلی از آنان متنفر سازد.

این نامه نشان می‌دهد ادعای اینکه مهدی هاشمی اصولاً از بیت کنار بوده و به آنجا رفت و آمد نداشته و هیچ‌گاه عضو و جزو بیت نبوده است، از دروغ‌های آشکار تاریخ است و نفوذ او در آقای منتظری و بیت او تا آن پایه بوده که می‌توانسته است با یک نامه سرنوشت آقای منتظری را دگرگون سازد و زمینه سقوط او را هموار کند. با مطالعه این نامه و موضع‌گیری‌های آقای منتظری در برابر امام و نظام در پی تأثیرپذیری او از این نامه می‌توان دریافت که این نامه شیطنت‌آمیز چه به روزگار آقای منتظری آورد و چگونه او را به تباهی و هلاکت افکند. متن نامه چنین است:

۱. «... یکی از آقایان معروف به من گفت که من اطلاع دارم که آقایان بالا می‌خواستند از شما اقرار بگیرند که با منافقین همکاری داشته‌اید و شما را به این اتهام بازداشت، محاکمه و شاید اعدام نمایند تا خیالشان برای همیشه راحت شود...» *خاطرات*، ص ۶۷۹.

چرا؟ پاسخ مسأله به نظر ما کاملاً روشن است و حضرت عالی نیز با تیزنگری خاص خود عمیق‌تر از ما مسائل را می‌دانید. اکنون من با صراحت بر روی واقعیاتی انگشت می‌گذارم که معادلات جدیدی را در شکم خود می‌پروراند:

۱. آقای هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای و احمد آقا، مثلی که بر کل اوضاع کشور و حتی بر مجاری اندیشه حضرت امام تسلط داشته و حکومت می‌کنند و همه رویدادها و حوادث را به شدت تعقیب می‌کنند، به آینده و دورنمای رهبری آینده انقلاب مضطربانه چشم دوخته و دست به سبک و سنگین کردن معادلات بیت و دفتر حضرت عالی زده‌اند تا همان بلایی را که به سر دفتر حضرت امام آوردند اینجا نیز بیاورند. اطلاع کامل دارید که رابطه حضرت امام با کل امت قطع است و تنها افرادی حق ملاقات و گفتگو با امام را دارند که مورد نظر و رضایت این مثلث به خصوص نفر شماره یک و سوم باشد. و این مثلث به دلخواه خویش اوضاع کشور و انقلاب را خدمت امام گزارش می‌کنند و نتیجه مطلوب را تا کنون گرفته‌اند. نتایجی همچون: انصراف امام از خط صدور انقلاب، بزرگ جلوه دادن روابط با دولت‌ها، بن بست کشور در جنگ، کم‌اهمیت نشان دادن نارضایتی‌ها و اعتراضات و بالاخره زدن هر کس که در برابر معادلات آنان سر تسلیم فرود نیاورد مانند نگارنده مفلوک و ...

این مثلث با این شگردهای اعجاز‌آمیز توانستند امام را از امت جدا ساخته و خود سوار بر کلیه امواج شوند. لذا طبیعی است که نگران آینده و رهبری باشند و این سؤال ذهن آنان را مشوش سازد: که آیا رهبری آینده انقلاب را نیز می‌توان قبضه کرد یا نه؟!!

۲. تصور و تحلیل این مثلث از حضرت عالی و بیت شما این است که خود آقا تابع محض نظریات و انتقادات و القانات دو سه نفر است (که البته در این مورد سخت در اشتباهند و نمی‌دانند کانالیزه کردن جناب عالی بسیار دشوار است) و باید روی اطرافی‌ها سرمایه‌گذاری کرد. زمانی از طریق مرحوم ربانی املشی روی احمد آقا فرزندان سرمایه‌گذاری‌هایی شد و به نتیجه نرسید. اینها حتی رأی مساعدشان در خبرگان نسبت به حضرت عالی غیر از احترامی که نسبت به استادشان قائل‌اند معلول

این نکته است که تصور می‌کنند شما بدون جریان فکری آزادی‌خواه و پرخاشگرتان صلاحیت رهبری انقلاب را دارید یعنی در حقیقت با حذف شاخ و برگ‌ها و پیوندهای ارگانیک فکری، حضرت عالی را دوست می‌دارند. اظهارات مرحوم ربانی املشی به اشکال گوناگون در عمق ذهن آقایان رسوخ دارد که حتی آفتابه‌دار بیت باید کنترل شود!!

اما بیت شما در گذشته محورهای اصلی یکی مرحوم استاد بزرگوار شهید محمد بود که دیدید رفقای همین آقایان و دوستان فریب خورده امروزمان چه تلاشی کردند تا او را از شما جدا سازند و تا حدودی هم موفق شدند و دیگری آقای سید هادی است که او نیز در شعاع فکری شما حرکت می‌کند و از همه دلسوزتر است. با غروب ستاره استاد، نفر دوم تنها شد ولی دیری نپایید که انگیزه‌های ناسیونالیستی و همشهری‌گری شخص دیگری را روی کار آورد که امروز امیدگاه مثلث شده است.

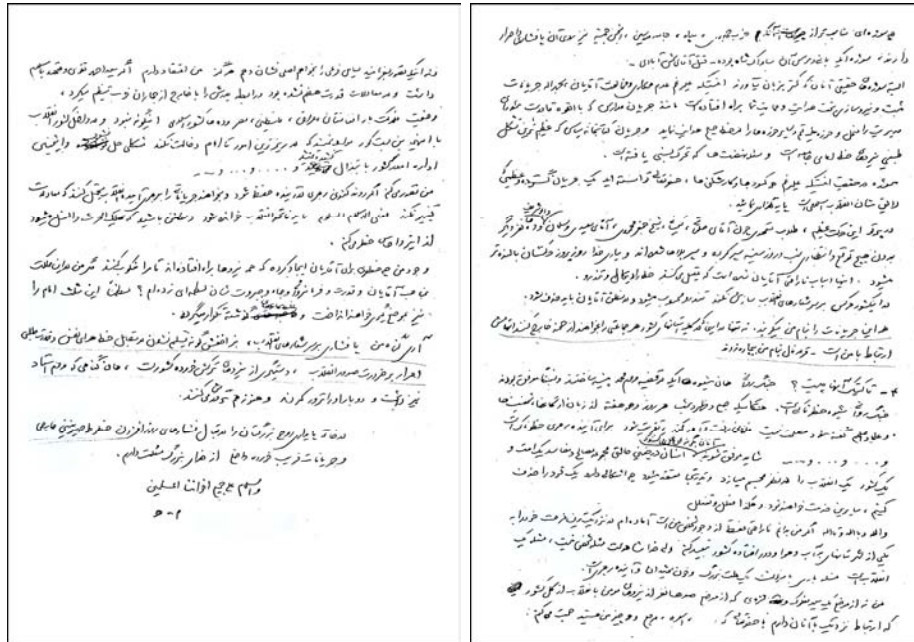
آنان تحلیل می‌کنند، در میان دوستان نزدیک شما دو جریان وجود دارد: ۱. جریان رادیکال و انقلابی که محورشان سید هادی و خلف صالح شهید محمد، سعید منتظری است. ۲. جریان محافظه‌کار که شخص دوم و امیدگاه مثلث است. می‌گویند در آینده رهبری به فرض وجود خط رادیکال در بیت، حضور آنان و سلطه و حکومت بر مجاری اندیشه حضرت عالی محال یا دشوار است زیرا این خط را سمبل جریان ناراضیان کشور و ترکش‌خوردگان انقلاب می‌دانند. لذا در معادله‌بندی‌های جدید بر آن شده‌اند تا این خط را یا حذف کنند یا به تسلیم بکشانند.

۳. شگرد اجرایی این سیاست این است که دو اکیپ که در واقع امر هدایت آنان را همان مثلث به عهده دارد مأمور شده‌اند یکی روی حضرت عالی فشار وارد سازد و دیگری سید هادی را به تسلیم بکشانند و سعید آقا را نیز جذب خود نمایند. اکیپ اول عبارت‌اند از سید احمد خمینی که با سخنان جعلی و سراپا دروغ سعی نمود از موضع امام شما را متوحش گرداند که سید مهدی کذا و کذاست و آقای ری‌شهری که بسان دیگری همان هدف را تعقیب نمود و آقای کروبی که از موضع دلسوزی همان نیت را دنبال کرد و

دیگرانی که بعداً سر و کله‌شان پیدا خواهد شد. اکیپ دوم عبارت‌اند از دکتر هادی که تجسمی از خشم و کینه نسبت به انقلابیون مسلمان جهان است و آقای نوری و ابراهیمی و شریفی و قاضی عسگر و...

سوژه چیست؟

چه سوژه‌ای مناسب‌تر از آنکه حزب جمهوری، سپاه، جامعه مدرسین، انجمن حجثیه نیز روی آن پافشاری و اصرار دارند. سوژه‌ای که بانی و مؤسس آن ساواک شاه بود: قتل آقای شمس‌آبادی. البته سوژه‌های حقیقی آنان که کمتر به زبان می‌آورند این است که علی‌رغم عدم همکاری و مخالفت آقایان بحمدالله جریان‌ات مثبت و نیروسازی تحت هدایت و حمایت شما به راه افتاده است مانند جریان مدارس که بالقوه قادر است شورای مدیریت را منحل و حوزه علمیه قم و سایر حوزه‌ها را در خط صحیح هدایت نماید و جریان کتابخانه سیاسی که عظیم‌ترین شکل طبیعی نیروهای خط امامی جامعه است و مسأله نهضت‌ها که تحرک نسبی یافته است.



سوژه در حقیقت این است که علی‌رغم همه کمبودها و کارشکنی‌ها، حضرت عالی توانسته‌اید یک جریان گسترده و عظیمی که لایق شأن انقلاب اسلامی است پایه‌گذاری نمایید. در پرتو این حرکت عظیم، طلاب متعهدی چون آقای صلواتی، کیمیایی، شیخ جعفر محمودی، آقای سعیدی و سلمان و ابوشریف و ده‌ها نفر دیگر بدون هیچ توقع و انتظاری شب و روز سینه سپر کرده و سپر بلاها شده‌اند و به یاری خدا روز به روز حرکتشان بالنده‌تر می‌شود. اینها اسباب ناراحتی آقایان شده است که تحلیل می‌کنند خط رادیکال و تندرو.

در این کشور هر کس بر سر شعارهای انقلاب سازش نکند تندرو محسوب می‌شود و در منطق آقایان باید حذف شود. همه این جریان‌ها را به نام من می‌گویند، نه تنها در اینجا که در کلیه استان‌های کشور هر جماعتی را بخواهند از صحنه خارج کنند اتهامش ارتباط با من است - قرعه فال به نام من بیچاره زدند.

۴. تاکتیک آنها چیست؟ جنگ روانی همان شیوه‌ای که در قضیه مرحوم محمد پیشه ساختند و نسبتاً موفق بودند. جنگ روانی شیوه خطرناکی است. هنگامی که صبح و ظهر و شب هر روز و همه هفته از زبان ارگان‌ها، شخصیت‌ها و علماء اعلام گفته شود مصلحت نیست فلانی رفت و آمد کند، تقویت شود، برای آینده رهبری خطرناک است و... و... شاید موفق شوند. آنان به گونه‌ای عمل می‌کنند که انسان در چنین حالتی مجموعه مصالح و مفاسد یک امت و یک کشور و یک انقلاب را در نظر مجسم می‌سازد و تدریجاً معتقد می‌شود چه اشکالی دارد یک فرد را حذف کنیم، سایرین خدمت خواهند نمود. و هكذا فعل و تفعّل.

والله و بالله و تا الله اگر من بدانم ناراحتی فقط از وجود شخص من است آماده‌ام در نزدیک‌ترین فرصت خود را به یکی از شهرستان‌های بد آب و هوا و دور افتاده کشور تبعید کنم ولی خدا شاهد است مسأله شخص نیست، مسأله یک انقلاب است، مسأله بازی با سرنوشت یک ملت بزرگ و خون شهیدان و آینده رهبری است.

من نه از موضع یک سید مفلوک و منزوی که از موضع صدها نفر از نیروهای مؤمن به

انقلاب از کل کشور که ارتباط نزدیک با آنان دارم با حضرت عالی که اسوه، مرجع و همه چیز من هستم صحبت می‌کنم.

مسئله اینکه تصور بفرمایند مسائل فرعی را بخواهم اصلی نشان دهم، هرگز، من اعتقاد دارم اگر سید احمد، تقوی و تعهد به اسلام داشت و در معادلات قدرت هضم نشده بود و رابطه پدرش را با خارج از جماران خوب تنظیم می‌کرد، وضعیت فلاکت‌بار افغانستان، عراق، فلسطین، مصر و ده‌ها کشور اسلامی این‌گونه نبود و در داخل کشور انقلاب با این همه بن‌بست کور مواجه نمی‌شد که در ریزترین امور تا امام دخالت نکند مشکلی حل نشود و این چنین اداره امور کشور به ابتذال کشیده نمی‌شد و... و... و...

من تصور می‌کنم اگر روند کنونی رهبری در آینده حفظ شود و بخواهند جریاناتی را به رهبری آینده انقلاب تحمیل کنند که معادلات تغییر نکند فعلی الاسلام السلام. باید فاتحه انقلاب خوانده شود و مطمئن باشید که یهک الحرث و النسل می‌شود. از این رو احساس خطر می‌کنم. وجود من چه خطری برای آقایان ایجاد کرده که همه نیروها به راه افتاده‌اند تا مرا منکوب کنند مگر من در این مملکت به مناصب آقایان و قدرت و فرمانروایی و جاه و جبروتشان لطمه زده‌ام؟ مطمئناً این مثلث، امام را نیز به موضع‌گیری خواهند انداخت و گذشته تکرار می‌گردد.

آری گناه من پافشاری بر سر شعارهای انقلاب، بز اخفش‌گونه تسلیم نشدن در مقابل خط هوای نفس و قدرت‌طلبی اصرار بر ضرورت صدور انقلاب، دستگیری از نیروهای ترکش خورده کشور است، همان گناهی که مرحوم استاد نیز داشت و دوبار او را ترور کردند و هنوز هم ترورش می‌کنند.

در خاتمه پایداری روح بزرگتان را در قبال فشارهای روزافزون خطوط صهیونیستی خارجی و جریانات فریب خورده داخلی از خدای بزرگ مسئلت دارم.

والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین

م - ه^۱

این نامه را مهدی هاشمی پیش از آنکه بازداشت و محاکمه شود (محاکمه‌ای که به اعدام او منجر شد) خطاب به آقای منتظری نوشته است. اگر گفته شود که او با این نامه آقای منتظری را شستشوی مغزی داد و به شکل ریشه‌ای و غیر قابل بازگشت بر ضد امام و نظام جمهوری اسلامی برانگیخت، سخنی به گزاف گفته نشده است. آقای منتظری با دریافت این نامه نسبت به مسئولان بلندپایه نظام و بیت امام و شخص حاج سید احمد خمینی (رحمت‌الله علیه) بیش از پیش ذهنیت پیدا

آقای منتظری در این گفتار با تأثیرپذیری از اندیشه لیبرال‌های نفوذی در بیت خود، به گونه‌ای از واژه «منافق» تبری جسته و «تعبیر به منافق» را نادرست خوانده که انگار او نبوده است که در گفتار و نوشتار خود از این گروهک بارها به عنوان «منافقین کوردل» نام برده و از آنان به زشتی یاد کرده است.

کرد و آنان را دشمنان سوگند خورده و خصم جان خویش پنداشت و از آن تاریخ تا به امروز می‌بینیم که در نامه‌ها، سخنرانی‌ها، خاطرات و مصاحبه‌های آقای منتظری اثر زهرآگین این نامه شیطانی جلوه‌گر است و با اینکه مهدی هاشمی پیش از آنکه به جوخه اعدام سپرده شود در نامه به برادرش و در مصاحبه‌ها و اعترافات، از روی نقشه‌ها و خیانت‌های خود که با همدستی سید هادی هاشمی و دیگر افراد باند خویش انجام داده بود پرده برداشت و صریحا اعتراف کرد که آقای منتظری را آلت دست خود قرار داده و از سادگی او سوء استفاده کرده است، می‌بینیم که در باورمندی و تأثیرپذیری آقای منتظری از او کوچک‌ترین تردیدی پدید نیاورده است و آقای منتظری آن نامه او را به مثابه آیات قرآنی حجت قرار داده و طبق بافته‌های مهدی هاشمی در آن نامه درباره دیگران قضاوت کرده و در برابر آنان موضع گرفته است.

آقای منتظری در پاسخ دور از ادب خود به نامه پندآمیز و هشداردهنده امام، بخش‌هایی از

دروغ‌بافی‌های مهدی هاشمی را چنین به قلم آورده است:

... آقایانی که مدت‌هاست در پشت این صحنه هستند و متأسفانه «آخر الامر از عنوان حضرت عالی خرج کرده‌اند»^۱ بدانند که اگر سید مهدی هاشمی را پیش من تکه تکه کنند، من خودم را به کسی نمی‌فروشم.

... من سید مهدی را از وقتی که بچه بود و با مرحوم محمد هم‌بحث و به درس مکاسب من می‌آمد می‌شناختم و پدرش استاد من و برادرش داماد من است. من تمام خصوصیات او را می‌دانم^۲ او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرت عالی، هم خوش استعداد و خوش درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشان بهتر است و در تعهد و تقوا هم از آنان کمتر نیست. فقط «بز اخفش» نیست^۳... او در خانه نشسته مشغول مطالعه و نوشتن است^۴ و فعلا در کشور مد شده است «هر کار خلافی را از قتل و اعلامیه و امثال اینها را رجما بالغیب به او نسبت دهند»^۵... چند سالی است که عملاً

۱. آنچه در گیومه آمده است برگرفته از نامه مهدی هاشمی است که چند صفحه پیش آورده شد.

۲. آقای منتظری در نامه به امام درباره شناخت از مهدی هاشمی و اعتماد به او سنگ تمام می‌گذارد. لیکن در خاطرات خود اذعان می‌کند: «... من پیش از مصاحبه سید مهدی [مصاحبه تلویزیونی] از ارتباط او با قتل‌های قه‌دریجان هیچ اطلاعی نداشتم...». خاطرات، ص ۶۱۳.

۳. برگرفته از نامه مهدی هاشمی آنجا که نوشته است: «... آری گناه من پافشاری بر سر شعارهای انقلاب، بز اخفش‌گونه تسلیم نشدن در مقابل خط هوای نفس و قدرت‌طلبی...».

۴. او در نامه به امام به دروغ وانمود می‌کند که مهدی هاشمی قاتل در خانه نشسته است و کار به کار کسی ندارد لیکن در خاطرات از روی کم‌حافظگی این ادعا را از یاد می‌برد و اذعان دارد به اینکه «... افشای قضیه مک‌فارلن هم در مجله الشراع لبنان که به وسیله سید مهدی انجام شد... نامه قربانی فر [جاسوس سیا] را ظاهراً سید مهدی توسط یکی از دوستانش به الشراع رسانده بود...». همان، ص ۶۰۷.

درباره جریان مک‌فارلن و قربانی فر به شماره ۱۰ این فصلنامه نگاه کنید.

۵. این نیز برگرفته از نامه مهدی هاشمی است آنجا که آورده است: «... همه این جریان‌ها را به نام من می‌گویند، نه تنها در اینجا که در کلیه استان‌های کشور، هر جماعتی را بخواهند از صحنه خارج کنند اتهامش ارتباط با من

«اداره کشور و انقلاب را حضرت عالی به رؤسای سه قوه و شخص آقای حاج احمد آقا سپرده‌اید و همه کارها از ریز و درشت و تخصصی و غیر تخصصی را باید آقایان صلاح بدانند و تشخیص دهند... پس در حقیقت سه نفر تصمیم گیرنده‌اند.»^۱ ...^۲

مهدی هاشمی با همدستی برادرش (سید هادی) و باندی که در بیت حاکم کرده بودند، توانستند آقای منتظری را نه تنها از مردم جدا کنند، بلکه از راه امام و انقلاب نیز دور سازند و با شعار فریبنده «حمایت از ناراضیان کشور و ترکش خوردگان انقلاب» پای منافقین، لیبرالیست‌ها و جاسوس‌های سازمان سیا را به بیت او باز کردند و اندیشه‌های آلوده و زهرآگین لیبرالیستی را از زبان او رواج دادند و با این وجود کوشیدند به آقای منتظری بباوراندند که وجود آنان در بیت سدی در برابر رخنه و نفوذ مخالفان او و آن مثلثی است که می‌خواهد سرنوشت بیت و رهبری آینده را در اختیار بگیرد. او در نامه شیطنت‌آمیز و فتنه‌انگیز خود به آقای منتظری چنین وانمود می‌کند که انگیزه کسانی که می‌خواهند او را از بیت دور کنند، کنترل رهبری آینده و تسخیر بیت او می‌باشد. این ادعای رسوا و دروغ آشکار، آقای منتظری را به گونه‌ای تحت تأثیر قرار داد که او نسبت به مقامات مسئول کشور، مانند مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی و فرزند دلسوز امام حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی(ره) به شدت ذهنیت پیدا کرد و این ذهنیت در سراسر کتاب خاطرات با زبان‌های مختلف بازگو شده است:

... من فکر می‌کنم ریشه قضیه هم این بود که برخی افراد برای بعد از امام نقشه می‌کشیدند و گمان می‌کردند در بیت من سید مهدی و سید هادی کارگردانان اصلی

است...!»

۱. این نیز برگرفته از ادعاهای مهدی هاشمی در آن دروغ‌نامه است، آنجا که آورده: «... آقای هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای و احمد آقا، مثلثی که بر کل اوضاع کشور و حتی بر مجاری اندیشه حضرت امام تسلط داشته و حکومت می‌کنند و همه رویدادها و حوادث را به شدت تعقیب می‌کنند...»

۲. خاطرات، ص ۶۰۸.

شبکه حاکم در بیت آقای منتظری
ملت ایران را خام، عوام و نادان
می‌پندارند و بر این باورند که با یک
سلسله مغلطه‌کاری، سفسطه‌بازی و
پشت هم‌اندازی می‌توان آنان را
فریب داد و حقایق را در برابر دید
آنان وارونه جلوه داد!

قضایا می‌باشند و با وجود اینها
دیگران نمی‌توانند به من خط بدهند،
آنان می‌خواستند همان وضعیتی را
که زمان امام در بیت داشتند در
بیت من هم داشته باشند و اینها را
مزاحم کار خودشان می‌دیدند...^۱
... به نظر من اینها می‌خواستند مرا
خلع سلاح کنند و همه امکانات و
نیروهایی که به یک شکلی به من
مربوط می‌شد زیر سؤال ببرند، تا
بعد بتوانند برنامه بعدی خود را به
راحتی اجرا کنند...^۲

... هدف اصلی من بودم، نه سید مهدی...^۳

... قضیه سید مهدی هاشمی هم بهانه بود، از همان اول، هدف اصلی من بودم و همه اینها
زمینه‌سازی برای برکناری من بود... اینها با این سر و صداها و جوسازی‌ها
می‌خواستند افرادی را در بیت من بگذارند و به وسیله آنها مرا کنترل کنند. اینها برای
بعد از امام به دنبال ولایت بر فقیه بودند، نه به دنبال ولایت فقیه...^۴

آقای منتظری در این چند سطر تحلیل سیاسی! که به نام «خاطرات» اظهار کرده است (اگر به
راستی اظهارات او باشد) می‌بینیم که به ضد و نقیض‌گویی دچار شده است و مشخص نکرده
است که هدف اصلی «اینها»؟؟ «برکناری» او بوده یا «کنترل» او؟! اگر «هدف اصلی» این بود که

۱. همان، ص ۶۰۶.

۲. همان، ص ۶۰۷.

۳. همان، ص ۶۱۰.

۴. همان، ص ۶۱۸. تکیه روی فرازاها از این نگارنده است.

او را کنار بزنند، چرا «می‌خواستند افرادی را در بیت بگذارند و به وسیله آنها او را کنترل کنند»؟! و اگر بر آن بودند او را تحت کنترل داشته باشند و به تعبیر او «به دنبال ولایت بر فقیه بودند»!! این ادعا که «هدف اصلی زمینه‌سازی برای برکناری من بود»! دیگر چه معنی دارد؟! این پراکنده‌گویی گواه دیگری است بر اینکه گوینده آن انسجام گفتاری نداشته و حرف‌ها را از زبان دیگران می‌گرفته و طوطی‌وار سخن می‌گفته است. او رونویسی از نامه مهدی هاشمی را در کتاب خاطرات چنین ادامه داده است:

... من احساس کردم عده‌ای تحت عناوین دیگر و به بهانه سید مهدی هاشمی دست به یک تصفیه حساب سیاسی گسترده‌ای زدند و مشخص بود که هدف اصلی آنها من بودم. آنها می‌خواستند بیت مرا - که قرار بود در آینده مثلاً رهبری انقلاب به عهده‌اش باشد - در اختیار بگیرند و مثل زمان امام هر کاری که می‌خواستند انجام دهند...^۱

آقای منتظری با تأثیرپذیری شدید از نامه شیطنت‌آمیز مهدی هاشمی، مسئولان نظام

جمهوری اسلامی و به تعبیر آن قاتل «مثلی که بر کل اوضاع کشور... حکومت می‌کنند» به ویژه مرحوم حاج سید احمد خمینی و آقای هاشمی رفسنجانی را دشمنان خونی پنداشته است و در فرازهای بالا که از زبان او آمده است، منظور او از «آنها» همین آقایان هستند که اتفاقاً از دلسوزترین و وفادارترین دوستان او به شمار می‌آمدند. مرحوم حاج سید احمد خمینی تا واپسین

جار و جنجالی که نویسندگان کتاب واقعیت‌ها و قضاوت‌ها و خاطرات فقیه عالی‌قدر به راه انداخته‌اند که «مهدی هاشمی عضو دفتر و جزو دفتر نبوده» و «حدود دو سال» به بیت او رفت و آمد نکرده است، یک سفسطه ناشیانه و فریبکارانه‌ای است.

۱. همان، ص ۶۶۸.

لحظه‌های عزل او از قائم‌مقامی، کوشید که این اتفاق روی نهد و او با بی‌آبرویی و سرشکستگی کنار گذاشته نشود. آقای هاشمی نیز در شب ۶۸ / ۱ / ۷ برای بازداشتن امام از پخش نامه ۱ / ۶ گریه کرد. مقام معظم رهبری در شب ۶۸ / ۱ / ۷ آنگاه که امام آقای منتظری را «فاسق فاجر مفسد» خواند، از امام درخواست کرد که حاضران را ملزم کند از بازگو کردن این جمله امام در بیرون از جلسه خودداری ورزند. آقای هاشمی رفسنجانی چون آنچه امام در خشت خام می‌دید در آینه هم نمی‌دید و خطری را که از ناحیه آقای منتظری و بیت او انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را تهدید می‌کرد، بر نمی‌تافت، همیشه نسبت به آقای منتظری موضع جانبدارانه‌ای داشت. آنگاه که نمایندگان مجلس شورای اسلامی در پی عزل او از سمت قائم‌مقامی طی نامه‌ای با امضا، از این حرکت دوراندیشانه امام پشتیبانی کردند^۱ آقای هاشمی این نامه را امضا نکرد و بنا بر گفته برخی نمایندگان اظهار داشته بود: «من در این ظلمی که نسبت به آقای منتظری می‌شود، نمی‌خواهم شریک باشم!!» در پی رحلت حضرت امام، آقای هاشمی رفسنجانی دستور داد تلگرام تسلیت آقای منتظری از رسانه‌ها پخش شود. صدا و سیما در اخبار ساعت ۱۴ (۲ بعد از ظهر) متن تلگرام او را پخش کرد که با سیل اعتراض مردمی رو به رو شد و دیگر جرأت نکرد در ساعت‌های دیگر اخبار، از آن تلگرام خبری بدهد. در خاطرات منسوب به او نیز آمده است:

... وقتی ایشان فوت شدند، پیام تسلیتی نوشتم که بخشی از آن در روزنامه کیهان آن زمان چاپ شد... بعد هم خودم چند روز بعد با احمد آقا و آقا سعید رفتیم مرقد ایشان و از آنجا رفتیم جماران. صبح زود بود، به ما گفتند فعلا بمانید تا فلان کس بیاید، باران هم به شدت می‌بارید، گفتند احمد آقا خوابند و در حسینیه زن‌ها هستند... و از این حرف‌ها ظاهرا برای طفره رفتن بود، ما هم برگشتیم قم. بعد گویا به آقای هاشمی خبر داده بودند که فلانی آمده و برگشته است، ایشان هم گفته بود تحقیق کنید ببینید فلانی

کجا رفته، خوب نیست که ایشان بیاید و برگردد...^۱

با وجود وفاداری و حق‌شناسی این بزرگواران نسبت به آقای منتظری، می‌بینیم که شبکه حاکم در بیت او و شخص مهدی هاشمی قاتل، از آنان هیولایی در برابر دیدگان او ساختند که او آنها را نه تنها توطئه‌گرانی برای ساقط کردن و بی‌آبرو کردن خود می‌پندارد، بلکه بر این باور است که اینها نقشه محاکمه و اعدام او را در سر داشته‌اند!! در خاطرات منسوب به او با اذعان به اینکه مقام معظم رهبری و آقای هاشمی در مجلس خبرگان در تعیین او به سمت قائم‌مقامی نقش اصلی داشته‌اند، چنین تحلیل کرده است:

... می‌گویند آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خامنه‌ای خیلی دنبال قضیه [قائم‌مقامی] و مصر بوده‌اند، ظاهراً آقایان حسن نیت داشته‌اند و نظرشان احتیاط برای آینده نظام بوده است و اکثر آقایان تعریف و تمجید کرده بودند، ولی همان وقت بعضی می‌گفتند احتمال توطئه‌ای در قضیه بوده. من اگر بدبینانه تحلیل کنم می‌گویم اصلاً شاید آن قضیه مقدمه جریان‌ات بعد بوده که مسأله را سر زبان‌ها بیندازند و بعد زمینه را از بین ببرند، برای اینکه اگر قضیه به صورت طبیعی پیش می‌رفت مسائل به اینجاها کشیده نمی‌شد و این همه بدبینی به روحانیت به وجود نمی‌آمد و دشمنان هم سوء استفاده نمی‌کردند. از قدیم می‌گفتند اگر می‌خواهید کسی را خراب کنید به طور غیر طبیعی او را بالا ببرید و بعد مقدمات سقوط او را فراهم کنید...^۲

البته از کسی که مهدی هاشمی قاتل عقل منفصل او باشد، جز این انتظاری نیست که نزدیک‌ترین، دلسوزترین، باوفاترین و مخلص‌ترین یاران و دوستان خود را چنین ببیند که او را بر مقام و منصب قائم‌مقامی نشانند تا او را آن‌گونه ساقط کنند، بدون آنکه یک لحظه اندیشه کند که به چنین دسیسه‌ای چه نیازی داشتند؟ او چه مقام و موقعیتی در میان مردم داشت که برای مسئولان نظام خطر و رقیب به شمار آید؟ مسئولان نظام با تبلیغات درازمدت و با

۱. خاطرات، ص ۷۰۰.

۲. همان، ص ۴۷۶.

پروپاگاندا او را به عنوان رهبر آینده به مردم شناساندند و عنوان قائم‌مقامی را برای او جا انداختند، مردم او را به عنوان یک روحانی مبارز می‌شناختند لیکن روی او به عنوان رهبر آینده هیچ‌گاه حساب نکرده بودند و حتی چنین مقامی را برای او نامأنوس و ناموزون می‌دانستند. مردم او را به چشم یک عالم دینی می‌نگریستند که در قم به تدریس و تحقیق سرگرم است، مانند بسیاری از مقامات دیگر روحانی که هیچ‌گاه موضوع رهبری آنان برای آینده مطرح نبود تا کسانی را نگران سازد و به پیشگیری وا دارد. آقای منتظری با تأثیرپذیری از جوسازی‌های مهدی هاشمی و دیگر عناصر مرموز بیت، باور کرده که از آغاز، رهبری آینده برای او مسلم و محرز بوده است و همه یاران و دوستان دیرینه او دست در دست یکدیگر برای محروم کردن او از این حق ثابت بسیج شده‌اند!!

غافل از اینکه اگر تلاش‌های شبانه‌روزی این بزرگان نبود، او آینده‌ای نداشت تا کسی بخواهد آن را سلب کند. آیا کسی که یاران و دوستان پنجاه ساله خود را نشناخته است و با وسوسه شیطانی باند حاکم در بیت خویش درباره آنان این‌گونه بدبینانه و نابخردانه فکر می‌کند چگونه می‌تواند خطوط پیچیده سیاسی و چهره‌های مرموز و هفت خط وابسته به سازمان‌های جاسوسی و ترندها و توطئه‌های رنگارنگ و گوناگون نفت‌خواران بین‌المللی را که هر روز و هر

ادعای اینکه مهدی هاشمی اصولاً از بیت کنار بوده و به آنجا رفت و آمد نداشت و هیچ‌گاه عضو و جزو بیت نبوده است، از دروغ‌های آشکار تاریخ است و نفوذ او در آقای منتظری و بیت او تا آن پایه بوده که می‌توانسته است با یک نامه سرنوشت آقای منتظری را دگرگون سازد.

لحظه با یک شکل و برنامه‌ای به صحنه می‌آیند بشناسد و به چاه چاله‌ای که بر سر راه رهبران و کارگزاران یک کشور ایجاد می‌کنند نیفتد و آلت دست آنان قرار نگیرد؟

اینجاست که بایستی به هوشیاری، آینده‌نگری، ژرف‌نگری و دوراندیشی امام آفرین و افتخار گفت که یک تنه در برابر همه مسئولان و مقامات نظام جمهوری که از منتظری حمایت می‌کردند ایستاد و نامبرده را از قائم‌مقامی کنار زد و خطر نابودگری را از سر ایران و انقلاب اسلامی و ملت رشید ایران دور کرد، خطری را که در آن روز کمتر کسی درک می‌کرد و باور داشت.

مهدی هاشمی در نامه نیرنگ‌بار خود از یکسو دوستان دیرینه و یاران وفادار آقای منتظری را «مثلثی» می‌نمایاند که کم‌کم به نابودی او بسته‌اند و از دیگر سو مهره‌های مرموز وابسته به باند خود را به عنوان فرشتگان نجات و یاران پا در

رکاب به او می‌نمایاند و در اطراف او چنین مهره‌چینی می‌کند:

... در میان دوستان نزدیک شما دو جریان وجود دارد: ۱. جریان رادیکال و انقلابی که محورشان سید هادی و خلف صالح شهید محمد، سعید منتظری است... در پرتو این حرکت عظیم، طلاب متعهدی چون آقایان صلواتی، کیمیایی، شیخ جعفر محمودی، آقای سعیدی و سلمان و ابوشریف و ده‌ها نفر دیگر، بدون هیچ توقع و انتظاری شب و روز سینه سپر کرده و سپر بلا شده‌اند...^۱

۱. این نامه او چند صفحه پیش آمد.

مهدی هاشمی با همدستی برادرش (سید هادی) و باندی که در بیت حاکم کرده بودند، توانستند آقای منتظری را نه تنها از مردم جدا کنند، بلکه از راه امام و انقلاب نیز دور سازند و با شعار فریبنده «حمایت از ناراضیان کشور و ترکش خوردگان انقلاب» پای منافقین، لیبرالیست‌ها و جاسوس‌های سازمان سیا را به بیت او باز کردند و اندیشه‌های آلوده و زهرآگین لیبرالیستی را از زبان او رواج دادند.

آقای منتظری به علت پیروی بی‌چون و چرا از مهدی هاشمی قاتل، یاران و دوستان دلسوز و دیرینه خود را به چشم دشمنان خونی می‌نگرد لیکن به مهره‌های هرزی که مهدی قاتل به عنوان نیروی متعهد در کنار او کاشته و به کار گمارده است تا آن پایه اعتماد می‌کند که دروغ‌بافی‌ها و نارواگویی‌های آنان را «وحی منزل» می‌پندارد و در جای جای کتاب خاطرات، بافته‌های آنان را با آب و تاب فراوان بازگو می‌کند، مانند داستان ساختگی دو نفر از طلاب مدرسه بعثت که در زندان از اینکه ناگزیر شده بودند علیه دو تن از «اولیای خدا»!! به نام‌های کیمیای و صلواتی مصاحبه کنند، آرام و قرار نداشتند! و شبانه‌روز گریه و زاری می‌کردند! اما این دو نفر نه اسم و رسمی داشتند و نه وجود خارجی که شرح آن در شماره ۱۰ این فصلنامه گذشت.

آقای منتظری این داستان ساختگی را از زبان آقای کیمیایی به گونه‌ای با اطمینان روایت

می‌کند که انگار راوی امام معصوم است!!^۱ نیز دروغ‌پردازی‌های نامبرده و آقای صلواتی را در مورد اینکه مهدی قاتل ادعا کرده است در زندان مرا فریب دادند و به مصاحبه وا داشتند، به گونه‌ای بازگو می‌سازد که انگار به آیات قرآنی استناد می‌کند^۲ و اصولاً باید دانست که در خاطرات منسوب به آقای منتظری آنچه کمتر دیده می‌شود «خاطرات» است. در بیشتر موارد یا تحلیل‌های مغرضانه و

آقای هاشمی رفسنجانی چون آنچه امام در خشت خام می‌دید در آینه هم نمی‌دید و خطری را که از ناحیه آقای منتظری و بیت او انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را تهدید می‌کرد، بر نمی‌تافت، همیشه نسبت به آقای منتظری موضع جانبدارانه‌ای داشت.

۱. همان، ص ۶۱۱، ۶۱۲.

۲. همان.

برخاسته از روح انتقام‌جویی است یا نقل قول‌هایی از باند حاکم در بیت او که او را آلت دست کرده بودند و بافته‌های منافقانه، لیبرالیستی و شیطنت آمیز خود را همانند داروی سُکر‌آور و زهرآگین بر کام او فرو می‌ریختند و او را به هیاهو و سر و صدا وامی‌داشتند و آنگاه که امکانات تبلیغاتی از او گرفته شد، با انتشار شب‌نامه‌ها، اعلامیه‌ها، مصاحبه‌ها و نوشته‌هایی مانند واقعیت‌ها و قضاوت‌ها و کتاب خاطرات، اندیشه‌های مغرضانه و خلاف واقع خود را به نام او انتشار دادند و او را بیش از پیش بی‌آبرو کردند.

◆ گفتار بی‌رفتار

نکته در خور توجه اینکه آقای منتظری در نامه‌ای به امام، با تمسک به آیات قرآنی: «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن...» و «یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا...» و نیز با آوردن چند روایت^۱ بدون هیچ شرح و توضیحی، به اصطلاح خواسته است به امام توصیه کند که هر خبر و گزارشی را بدون تحقیق و پرس و جو نپذیرند و به آن ترتیب اثر ندهند، در صورتی که دأب امام در درازای زندگی سیاسی چنین بود که آنچه می‌شنید، روی آن تأمل می‌کرد و بدون تحقیق و تفحص هرگز آن را باور نمی‌کرد و رمز موفقیت امام نیز در همین نکته نهفته بود که گفته‌ها و گزارش‌ها را - هر چند از موثق‌ترین منابع به او رسیده بود - به آسانی نمی‌پذیرفت و در مرحله نخست چند علامت سؤال در برابر آن می‌گذاشت و تا پاسخ آن سؤال‌ها به دست نیامده بود درباره آن گزارش نفی یا اثباتاً اظهار نظر نمی‌کرد.

نگارنده در نجف اشرف به یاد دارد که خبر شهادت مرحوم شیخ حسین غفاری همراه با چگونگی شهادت و تظاهراتی که در مراسم تشییع جنازه او روی داده بود و برگزاری مراسم بزرگداشت از سوی آقای شریعتمداری و دیگر علمای قم برای آن مرحوم طی نامه‌ای از کویت واصل شد. نگارنده بی‌درنگ به ملاقات با امام شتافت و آنچه در گزارش آمده بود برای امام

۱. همان، ص ۶۵۷.

بازگو کرد. امام بی‌درنگ چند پرسش مطرح کرد: نخست اینکه این زندانی‌ای را که سرش را (بنا بر آنچه در آن گزارش آمده) با مته سوراخ کرده‌اند و پای او را در روغن داغ گذاشته‌اند که گوشت و پوست آن ریخته و... چگونه جنازه او را به خانواده‌اش تحویل داده‌اند؟! امام ادامه داد: ساواک شاه در این‌گونه موارد هیچ‌گاه جنازه زندانی را به خانواده‌اش تحویل نمی‌دهد تا سند جرم و جنایت شکنجه‌گران رژیم شاه به دست مردم بیفتد و آن رژیم را رسوا کند؟! دوم اینکه آقای شریعتمداری و امثال ایشان برای این‌گونه زندانی‌ها که زیر شکنجه کشته

آقای منتظری به علت پیروی بی‌چون و چرا از مهدی هاشمی قاتل، یاران و دوستان دلسوز و دیرینه خود را به چشم دشمنان خونی می‌نگرد لیکن به مهره‌های هرزی که مهدی قاتل به عنوان نیروی متعهد در کنار او کاشته و به کار گمارده است تا آن پایه اعتماد می‌کند که دروغ‌بافی‌ها و نارواگویی‌های آنان را «وحی منزل» می‌پندارد.

شده باشند، هیچ‌گاه مراسم ختم و بزرگداشت برگزار نمی‌کنند (نزدیک به این مضامین). و از آنجا که پاسخی برای این سؤال‌ها پیدا نشد، امام در برابر حادثه مرگ یا شهادت مرحوم حاج شیخ حسین غفاری موضعی رسمی نگرفت و اعلامیه‌ای صادر نکرد.

نیز در جریان منافقین، شریعتی، جنبش‌های مسلحانه و قهرآمیز، کتاب شهید جاوید و مسائلی از این دست دیدیم چگونه امام با تدبیر و تأمل ویژه خود از تأثیرپذیری و جوزدگی خود را دور نگاه داشت و پیشنهادها، نظریات و انتظارات ساده لوحانه برخی از به اصطلاح یاران و هواداران نتوانست امام را به تصمیم‌گیری‌های نسنجیده و شتاب‌زده وا دارد، لیکن آقای منتظری که طی نامه‌ای به امام با تمسک به آیات و روایات امام را به اصطلاح به صورت تلویحی اندرز داده و از باور کردن خبرها و گزارش‌های تأیید نشده برحذر داشته است!

می بینیم که در زندگی شخصی و سیاسی خود همواره دنباله‌رو این و آن بوده است و این دیگران بوده‌اند که به او خط می‌دادند و او را به صورت درست یا نادرست راه می‌بردند و به کار می‌گرفتند. افزون بر این، کتاب خاطرات منسوب به او جز نقل قول از این و آن کمتر مطلبی از خود او دارد. کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری در واقع مجموعه دروغ‌پردازی‌های هادی و مهدی هاشمی و بافته‌های کیمیایی، صلواتی، منافقین و لیبرال‌هایی است که در بیت آقای منتظری لانه کرده‌اند. آقای منتظری برای امام آیات و روایاتی را ردیف می‌کند که نبایستی گفته‌ها و گزارش‌های دیگران را بدون تحقیق پذیرفت لیکن خود او به نامه‌ها و گفته‌های مهدی قاتل در حد «قول معصوم» بها می‌دهد و به آن استناد می‌کند، بدون اینکه به آیه شریفه «ان جائکم فاسق بنبا» توجه کند. او بافته‌های ناشیانه و بی‌پایه کیمیایی‌ها، صلواتی‌ها و دیگر عناصر وابسته به باند مهدی هاشمی را به عنوان «وحی منزل» باور می‌کند و بازگو می‌سازد بدون اینکه به آن آیه شریفه تمسک کند. او دروغ آشکار و رسوای «یکی از آقایان معروف»! را که گزارش داده بود «آقایان بالا می‌خواستند از شما اقرار بگیرند که با منافقین همکاری داشته‌اید و شما را به این اتهام بازداشت، محاکمه و اعدام نمایند»^۱ باور می‌کند و آن را مورد استناد قرار می‌دهد، بدون اینکه به سفارش قرآن کریم مبنی بر تحقیق پیرامون خبرهای آدم‌های فاسق بها دهد و به آن عمل کند. او بر این باور است که مرحوم حاج سید احمد خمینی، مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی نقشه کنار زدن او را در سر داشته‌اند، بدون اینکه آیه شریفه «اجتنبوا کثیرا من الظن» را به یاد بیاورد. در کتاب خاطرات از زبان او آمده است:

... شنیده‌ام حاج احمد آقا گفته بود آقای منتظری باید از آقای...^۲ یاد بگیرد که از قم می‌آید و دست امام را می‌بوسد و عقب عقب بر می‌گردد ولی آقای منتظری می‌آید با امام

۱. همان، ص ۶۷۹.

۲. نقطه‌گذاری در متن اصلی است.

یک و دو می‌کند.^۱

آیا از دید آقای منتظری آیه «ان جائکم فاسق» شامل این شنیده نمی‌شود؟! راستی چه کسی از قم می‌آمد دست امام را می‌بوسید و عقب عقب می‌رفت! مگر کم بودند اشخاص و افراد روحانی که با امام بگو مگو می‌کردند؟ مگر مرحوم لواسانی و آیت‌الله حاج آقا مجتبی تهرانی و آقای سلطانی و برخی از اعضای جامعه مدرسین و جامعه روحانیت با امام بحث نمی‌کردند و خرده نمی‌گرفتند؟ و اشکال و ایراد نداشتند؟ منافقین حاکم در بیت آقای منتظری به مصداق «فدلیهما بغرور» به او باوراندند که تو تنها مرد شجاع، دلیر و از جان گذشته‌ای هستی که در مقابل امام حرف می‌زنی و «یک و دو می‌کنی»!! دیگران در مقابل امام نبض ندارند!! آقای منتظری بنا بر ادعای خودش بیش از چهل سال با امام «رفاقت»!! داشت لیکن نه امام را شناخته و نه به اخلاق انسانی و رأفت اسلامی امام پی برده بود، آنچه دیگران می‌بافتند و در دهان او می‌گذاشتند، بی‌درنگ بر زبان می‌آورد و تکرار می‌کرد. او لحظه‌ای اندیشه نکرد که اگر کسی را جرأت گفتگو با امام نبود «نامه مزین به فحش» را چه کسانی به امام نوشتند؟! آن روز که امام به حلیت بازی با شطرنج فتوا داد، چه کسی به امام گفت این فتوای شما مبنای فقهی ندارد؟ در پی پیام تاریخی امام به گورباچف چه کسی به امام گفت: «اگر شما شیعه ابن عربی هستید ما شیعه امام صادق هستیم. چرا گورباچف را برای شناخت اسلام به کتاب‌های ابن عربی ارجاع دادید»!! اصولاً یکی از ویژگی‌های امام این بود که به دیگران مجال می‌داد تا هر اشکال و انتقادی دارند بی‌پروا بازگو کنند و از روش و منش و گفتار و رفتار او خرده بگیرند و حتی به او پند و اندرز دهند، لیکن آقای منتظری چون از امام شناخت نداشت، دروغ پردازی‌های

۱. خاطرات، ص ۶۶۷.

۲. در صورتی که خود آقای منتظری به این حقیقت اذعان کرده است: «... یک بار هم آیت‌الله آقای حاج‌آقا باقر سلطانی به ایشان این سنخ حرف‌ها را زده بودند و ایشان خیلی ابراز ناراحتی کرده و گفته بودند معلوم می‌شود شما را هم بازی داده‌اند. یک بار نیز آقای حاج سید محمدصادق لواسانی... برخی از این گونه مشکلات و مسائل را برای ایشان بیان کرده بودند...» خاطرات، ص ۴۴۶، ۴۴۷.

معاندین و منافقین را درباره امام بدون تردید و تأمل می‌پذیرفت و بر این باور بود که امام از انتقاد و اشکال و ایراد ناخرسند و آزرده می‌شود!!

آقای منتظری کاش همین آیات مبارکه‌ای را که برای امام نوشته است باور داشت و سمپاشی‌ها و جوسازی‌های شبکه مرموز و مخوف حاکم بر بیت خود را چشم و گوش بسته به نام «خاطرات» ارائه نمی‌داد یا رخصت نمی‌داد که مشتی عناصر لیبرال، منافق و ضد انقلاب حرف‌های خود را به نام «خاطرات فقیه عالی‌قدر» به نمایش درآورند.



کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری در واقع مجموعه دروغ‌پردازی‌های هادی و مهدی هاشمی و بافته‌های کیمیایی، صلواتی، منافقین و لیبرال‌هایی است که در بیت آقای منتظری لانه کرده‌اند.

آیا آقای منتظری به راستی آیه شریفه «ان جائکم فاسق» را باور دارد که بیش از هزار صفحه بافته‌های بی‌ریشه حرامیان عقیده و اندیشه را به نام «خاطرات» بازگو می‌کند و به آن خلاف‌گویی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها زیر عنوان شنیده‌های مستند، جامه حقیقت می‌پوشاند؟! او از آغاز تا پایان خاطرات، به طور مستمر و یک‌دست می‌گوید که شنیدم! اما بر خلاف دستور قرآن درباره راویان و

گویندگان آن شنیده‌ها به تحقیق و تأمل و تفحص نمی‌پردازد.

... شنیدم برخی از مسئولان پیش امام رفته بودند و علیه من مطالبی گفته بودند بعد برای اینکه امام را تحت تأثیر قرار دهند شروع به گریه کرده و عمامه به زمین کوبیده بودند...^۱

... در این روزهای آخر معلوم شد کسانی به فکر بوده‌اند که مرحوم امام را وادار کنند

۱. همان، ص ۶۶۹.

آقای حاج احمد آقا را برای بعد از خود تعیین کنند...^۱

... البته بعد شنیدم در یک جا گفته شده تنها کسی که در امانت خیانت نکرده فلانی است، چون نامه امام پیش چند نفر بوده، آنها باز کرده بودند...^۲

... شنیدم که یکی از قضات همین دادگاه ویژه به یک نفر که روحانی نیست و به اتهام ارتباط با من بازداشت شده بود، گفته بود پرونده شما هیچ چیز که قابل تعقیب باشد ندارد فقط یک نامه به آیت‌الله خامنه‌ای بنویس توبه کن...^۳

... این اواخر شنیدم که احمد آقا ابراز ناراحتی کرده بود که چرا نامه مرا به دست امام نداده است...^۴

... این را من شنیدم که احمد آقا این اواخر ابراز تأسف می‌کرده که من نامه‌های اخیر فلانی را به امام نداده‌ام و از این جهت ابراز ناراحتی می‌کرده است...^۵

... بعد از مدتی هم همان منوچهر قربانی فر برای من پیغام فرستاد که قرار است شما را از قائم مقامی عزل کنند... و این نشان می‌دهد که آقایان مدت‌ها پیش از نامه ۱/۶ و ۱/۸ که در فروردین ۶۸ اتفاق افتاد تصمیم خود را گرفته بودند...^۶

آیا از دید آقای منتظری خبر یک مأمور «سیا» تا آن پایه معتبر و خدشه‌ناپذیر است که به تحقیق و تفحص نیاز ندارد؟! و آیه «إن جئکم فاسق بنبأ» در این مورد مصداق پیدا نمی‌کند؟ ... بر حسب نقل مستند [!!!] در جلسه‌ای که در تهران تشکیل شده بود یکی از قضات دادگاه ویژه پیشنهاد می‌کند که با اجازه شما من به قم بروم و فوراً فلانی را محاکمه و

۱. همان، ص ۶۷۹.

۲. همان، ص ۶۹۹.

۳. همان، ص ۷۳۸.

۴. همان، ص ۷۴۶.

۵. همان، ص ۶۶۲.

۶. همان، ص ۵۸۸، ۵۸۹.

اعدام کنم و برگردم...^۱

... آقای خاتمی نیز آن اوایل وقتی که وزیر ارشاد بودند به قم می‌آیند - شاید مبعوث بوده‌اند - و یک شب وقت خود را صرف می‌کنند که طلاب و فضلاء خراسانی را از آمدن به درس من منصرف کنند، هر چند آنان نپذیرفتند. البته شنیدم بعداً آقای خاتمی از این کار خود اظهار پشیمانی کرده‌اند...^۲

نکته در خور توجه اینکه آقای منتظری این دروغ بی‌پایه و نسبت ناروا به آقای خاتمی را می‌شنود و نیز دروغ دوم را که «خاتمی از این کار خود اظهار پشیمانی کرده‌اند» نیز می‌شنود و باور می‌کند، لیکن تکذیب آقای خاتمی را نمی‌شنود، چنانکه تکذیب بسیاری از بزرگان را که در این کتاب به آنان نسبت‌های ناروا داده شده است نمی‌شنود، چون در دام باند گرفتار است.

.. آقای سید هادی هاشمی در این اواخر که حاج سید احمد خمینی به گفته خودش مشغول نوشتن رنجنامه بود با او ملاقاتی داشته که او به آقا سید هادی اصرار می‌کند که آقای منتظری را وادار کن به امام بنویسد همه نامه‌هایی که از من به شما نوشته شده جعلی است و...^۳

آیا از دید آقای منتظری آیه «إن جئکم فاسق بنبأ» در این مورد مصداق ندارد؟!

... شنیدم آقای حاج احمد آقا در زندان سراغ آقای قطب‌زاده رفته و به او گفته است شما مصلحتاً این مطالب را بگویید و اقرار کنید...^۴

... افراد شناخته شده وارد در مسائل سیاسی و علاقه‌مند به بقای انقلاب همه معتقدند که صحبت‌های من که احیاناً به عنوان تذکرات و گاهی انتقادات سازنده و بازگو نمودن دردها و خواسته‌های مردم... پخش می‌شود عامل ماندن مردم در صحنه و امیدوار شدن آنان است و می‌گویند اگر این صحبت‌ها نبود، معلوم نبود چه می‌شد و عکس‌العمل مردم

۱. همان، ص ۷۷۹.

۲. همان، ص ۶۹۱.

۳. همان، ص ۶۴۳.

۴. همان، ص ۴۸۵.

در برابر کجی‌ها و بی‌عدالتی‌ها که می‌بینند چه بود؟!...

راستی آقای منتظری که کتابی را زیر پوشش خاطرات با این‌گونه شنیده‌ها، آکنده ساخته است چرا و چگونه هیچ‌گاه به یاد آیه مبارکه «ان جانکم فاسق بنبأ فتینوا» نبوده و به خود اجازه نداده است که درباره این شنیده‌های دروغ و بی‌پایه تحقیق و تأمل کند و دریابد که لیبرال‌ها، منافقین و باند هادی و مهدی هاشمی چه بر سر او آورده و چگونه با این شنیده‌ها با دین و ایمان و آبرو و حیثیت او بازی کرده‌اند؟!

آقای منتظری اگر به ضعف فکری و بیماری زودبآوری و دهان‌بینی دچار نبود و روی

شنیده‌های خود تحقیق می‌کرد، درمی‌یافت که حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی در تمام دوران زندگی خود هیچ‌گاه به زندان اوین نرفت و با زندانیان دیدار نداشت، تا به قطب‌زاده وعده و وعیدی بدهد.

جا دارد که آقای منتظری از آن «افراد شناخته شده وارد در مسائل سیاسی»! که به گوش او می‌خواندند که «اگر این صحبت‌ها (بخوانید جوسازی و سم‌پاشی‌ها) نبود، معلوم نبود چه می‌شد» بپرسد اکنون که قریب ۲۰ سال است آن «صحبت‌ها»ی دشمن شادکن آقای منتظری از رسانه‌های ایران پخش

اگر کسی را جرأت گفتگو با امام نبود «نامه مزین به فحش» را چه کسانی به امام نوشتند؟! آن روز که امام به حلیت بازی با شطرنج فتوا داد، چه کسی به امام گفت این فتوای شما مبنای فقهی ندارد؟ در پی پیام تاریخی امام به گورباچف چه کسی به امام گفت: «اگر شما شیعه ابن عربی هستید ما شیعه امام صادق هستیم. چرا گورباچف را برای شناخت اسلام به کتاب‌های ابن عربی ارجاع دادید!!»

نمی‌شود چه شده و چه انفجاری به بار آورده است؟ بعید نیست این «افراد شناخته شده وارد در مسائل سیاسی»!! هنوز هم به گوش او بخوانند که این مصاحبه‌ها، سیاست‌بافی‌ها و نظرپردازی‌های جنابعالی که از «رادیو اسرائیل»، «رادیو امریکا» و بی.بی.سی پخش می‌شود «عامل ماندن مردم در صحنه و امیدوار شدن آنان است»!!

◆ دغدغه دیرینه امام درباره آقای منتظری

واقعیت این است که از دید آقای منتظری آنچه مهدی قاتل و باند او بافته و نوشته‌اند و نیز آنچه منافقین و لیبرالیست‌های حاکم در بیت، به گوش او خوانده و می‌خوانند «وحی منزل» و خدشه ناپذیر است! و در صحت و اصالت آن تردیدی وجود ندارد! لیکن آنچه به امام می‌رسید، از دید او مورد شبهه و خدشه بود و بایستی طبق دستور قرآن روی آن تحقیق و تفحص صورت می‌گرفت! در صورتی که امام در مورد آقای منتظری نه گزارشی از این و آن دریافت کرد و نه مسئولان نظام خطر را از جانب آقای منتظری و بیت او تا آن پایه جدی و ریشه‌ای احساس می‌کردند که گزارشی علیه او به امام بدهند. آنچه امام را متوجه بیراهه‌پویی و گمراهی آقای منتظری ساخت موضع‌گیری‌ها و اظهار نظرهای خود او در سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌ها بود که به تدریج رنگ لیبرال دموکراسی به خود گرفت و ۱۸۰ درجه چرخش در افکار و گفتار او پدید آمد و آقای منتظری یکباره به عنوان «وکیل مدافع» منافقین به صحنه آمد و شعارهای لیبرال‌منشانه و منافقانه سر داد.

نگارنده یک سال و اندی پیش از آنکه به همراه حجج اسلام حاج آقای کروی و امام جمارانی نامه ۲۹ / ۱۱ / ۶۷ را به آقای منتظری بنگارد، از لحن سخنان او دریافته بود که آنچه او بر زبان می‌آورد، با باورهای آن آقای منتظری که ما می‌شناختیم همخوانی ندارد و این صدای دیگران و دگراندیشان است که از حلقوم او بیرون می‌آید. این دریافت را بارها با برخی از دوستان در میان گذاشتم و اظهار نگرانی کردم، حتی به یاد دارم که یکبار در مجمع روحانیان

مبارز این مسأله را مطرح کردم و این نکته را یادآور شدم که من بیم آن دارم که دشمن از آقای منتظری برای نظام جمهوری اسلامی، یک انور سادات بسازد و ما روزی چشم باز کنیم ببینیم که کار از کار گذشته و آنچه نباید اتفاق بیفتد، به وقوع پیوسته است. این سخنان من با واکنش منفی بسیاری از حاضران رو به رو شد. خیر آن هم به گوش آقای منتظری رسید و او نیز در ملاقات با برخی از دوستان زبان به گله باز کرده بود که فلانی مرا انور سادات خوانده است! و سرانجام این بحث و گفتگو به نگارش نامه ۶۷/۱۱/۲۹ منجر شد که با امضای آقایان کروبی، جمارانی و نگارنده همراه بود.

باید دانست جایی که این نگارنده با اطلاعات محدود به انحراف آقای منتظری از مسیر انقلاب پی برده بود، چگونه می‌توان باور کرد که امام با آن هوشیاری و تیزبینی ویژه، از آلت دست شدن و بیراهه رفتن آقای منتظری آگاهی نداشته باشد و در مقام چاره و پیشگیری از خطر او بر نیاید. امام سالیان درازی پیش از عزل او از قائم‌مقامی به این حقیقت پی برده بود که آقای منتظری با نفوذ دگراندیشان و با حضور مهدی هاشمی در کنار او، در خطر فرو غلتیدن به گرداب

آنچه امام را متوجه بیراهه پویی و گمراهی آقای منتظری ساخت موضع‌گیری‌ها و اظهار نظرهای خود او در سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌ها بود که به تدریج رنگ لیبرال دموکراسی به خود گرفت و ۱۸۰ درجه چرخش در افکار و گفتار او پدید آمد و آقای منتظری یکباره به عنوان «وکیل مدافع» منافقین به صحنه آمد.

انحراف از مسیر انقلاب است. از این رو، تلاش گسترده‌ای در راه بازداشتن او از بیراهه‌پویی و تأثیرپذیری او از اطرافی‌ها آغاز کرد، از پیام امام در تاریخ ۲۲ تیرماه سال ۱۳۶۲ می‌توان به نگرانی و دغدغه شدید امام نسبت به جریان آقای منتظری آگاه شد. در این پیام آمده است: ... لازم است به رهبر محترم آتیه، یا شورای رهبری تذکری برادرانه و مخلصانه بدهم:

رهبر و رهبری در ادیان آسمانی و اسلام بزرگ چیزی نیست که خود به خود ارزش داشته باشد و انسان را خدای نخواستہ به غرور و بزرگانندیشی خود وا دارد... شما که خود را [از] پیروان اصحاب وحی و اولیای عظیم‌الشان می‌دانید و بحمدالله هستید خود را جز خدمتگزار به ملت‌های ستمدیده ندانید.

باید بدانید که تبهکاران و جنایت‌پیشگان بیش از هر کس چشم طمع به شما دوخته‌اند و با اشخاص منحرف نفوذی در بیت شما، با چهره صد در صد اسلامی و انقلابی ممکن است خدای نخواستہ فاجعه به بار آورند و با یک عمل انحرافی نظام را به انحراف کشانند و به دست شما به اسلام و جمهوری اسلامی سیلی زنند. الله، الله در انتخاب اصحاب خود، الله الله در تعجیل تصمیم‌گیری، خصوصاً در امور مهمه و باید بدانید و می‌دانید که انسان از اشتباه و خطا مأمون نیست. به مجرد احراز اشتباه و خطا از آن برگردید و اقرار به خطا کنید که آن [از] کمال انسانی است و توجیه و پافشاری در امر خطا نقص و از شیطان است. در امور مهمه با کارشناسان مشورت کنید و جانب احتیاط را مراعات نمایید...^۱

امام از سال ۱۳۶۲ از هر فرصت و مناسبتی برای آگاهانیدن و هوشیار کردن آقای منتظری بهره گرفت و تلاش کرد که او را از فرو افتادن در دام منافقین، لیبرال‌ها و باند هادی و مهدی هاشمی که در بیت او حاکم بودند باز بدارد، لیکن آقای منتظری گویا این‌گونه پیام‌ها و هشدارهای امام را لالایی می‌پنداشت و اصولاً آن را نمی‌شنید و بر نمی‌تافت، از این رو، آنگاه که امام ناگزیر شد به عزل او از قائم‌مقامی دست بزند، یکباره از خواب بیدار شد و بدون نگاهی به گذشته و عملکرد خویش و پیام‌ها و هشدارهای پی در پی امام این پرسش برایش مطرح شد که:

... حالا در این دو سه ماه آخر چه مسائلی پیش آمده بود و چه گزارش‌هایی به ایشان داده بودند که ذهن امام را ملوک کرده که ایشان را عصبانی کرده بود و زمینه شد

۱. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۶.

برای نامه ۶۸/۱/۶، من نمی‌دانم...^۱

آقای منتظری اگر گوش شنوا داشت درمی‌یافت که مسأله امام با او از سال ۶۲ آغاز و دنبال شد و سرانجام به نامه ۶۸/۱/۶ و عزل او از قائم مقامی منجر گردید نه «دو سه ماه آخر». این گونه برداشت سطحی نشان از این واقعیت دارد که آقای منتظری با دید محدود و کوتاه به حوادث و رویدادها می‌نگرد و از ژرف‌نگری و دوراندیشی محروم است.

آقای منتظری پاسخ این پرسش خود را باید در پیام ۲۲ تیرماه ۱۳۶۲ امام که در بالا آمد جستجو کند و دریابد اگر آن پیام را جدی می‌گرفت و آن را به کار می‌بست شاید با نامه ۶۸/۱/۶ رو به رو نمی‌شد. اما چه توان کرد که آقای منتظری تا آن پایه تحت تأثیر اطرافی‌های مرموز و از خدا بی‌خبر خود قرار داشت که هیچ‌گاه نخواست و نتوانست، رهنمودهای خیرخواهانه امام را درک کند و به کار بندد.

نگارنده یک سال و اندی پیش از آنکه به همراه حجج اسلام حاج آقای کربوبی و امام جمارانی نامه ۶۷/۱۱/۲۹ را به آقای منتظری بنگارد، از لحن سخنان او دریافته بود که آنچه او بر زبان می‌آورد، با باورهای آن آقای منتظری که ما می‌شناختیم همخوانی ندارد و این صدای دیگران و دگراندیشان است که از حلقوم او بیرون می‌آید.

◆ دفاعیه برای آدم‌کشان

او به رغم بر ملا شدن عملکرد فاجعه‌بار و جنایت‌آمیز مهدی هاشمی و اقرار و اعتراف او به آدم‌کشی‌ها و فتنه‌گری‌ها می‌بینیم که هنوز هم نسبت به او سمپاتی دارد و در کتاب خاطرات - اگر از او باشد - صفحاتی را به توجیه جنایات مهدی هاشمی و آدم‌کشی‌های او اختصاص داده

۱. خاطرات، ص ۶۱۹.

و کوشیده است که کشتن آیت‌الله شمس‌آبادی را نه تنها توجیه کند، بلکه برگرفته از دستورات امام بنمایاند!! از زبان او آمده است:

... سید مهدی هم برادر کوچک‌تر آقا هادی بود. او بسیار جوان زرتنگ و خوش استعدادی بود، خوب سخنرانی می‌کرد، خوب مقاله می‌نوشت. این دو برادر از مقلدین مرحوم امام بودند و پس از سال ۴۲ و شروع نهضت روحانیت بسیار فعال وارد قضایای انقلاب شدند، گاهی اعلامیه‌هایی که در آن روزها به امضای حوزه علمیه یا روحانیون مبارز پخش می‌شد به قلم سید مهدی بود... انصافاً برای پیشبرد انقلاب خیلی فعالیت می‌کرد... تا اینکه قضیه مرحوم شمس‌آبادی پیش آمد، من در زندان بودم که شنیدم مرحوم شمس‌آبادی به قتل رسیده است.

واقع مطلب این است که مرحوم شمس‌آبادی در ماجرای کتاب «شهید جاوید» سردمدار قضیه شده بود و اصل قضیه بزرگ کردن ماجرای کتاب «شهید جاوید» هم توسط ساواک برنامه‌ریزی شده بود...

... در همان زمان مرحوم امام هم در یکی از صحبت‌هایشان در نجف - گویا در همین درس‌های حکومت اسلامی‌شان بود - گفته بودند که این آخوندهایی که مخالف نهضت هستند و با دربار همکاری می‌کنند، عمامه‌شان را بردارید، اینها را باید رسوا کرد و از این قبیل تعبیرات. بعد این‌گونه تعبیرهای مرحوم امام باعث شد افرادی که تند و تیز بودند و روحیه انقلابی داشتند یک مقدار مسائل را چرب‌تر بکنند و به عنوان یک همکار رژیم به این‌گونه روحانیون نگاه کنند. هنگام قتل مرحوم شمس‌آبادی من در زندان اوین بودم و آنچه را من در زندان شنیدم این بود که آقای شمس‌آبادی تبلیغات زیادی علیه مرحوم امام و «شهید جاوید» و...^۱ انجام می‌دهد و ایادی ساواک هم به آن دامن می‌زنند... و بچه‌های انقلابی تند خواسته بودند او را گوشمالی بدهند و بترسانند ولی بر خلاف میلشان به قتل رسیده بود...^۲

۱. نقطه چین از متن است.

۲. همان، ص ۶۰۱ - ۶۰۴.

آنچه در بالا آمد به نظر می‌رسد دفاعیه آقای منتظری از مهدی هاشمی می‌باشد و یا تأییدیه عملکردهای او، نه خاطره‌گویی. در این بخش به اصطلاح خاطرات، تلاش زیرکانه‌ای صورت گرفته است که اولاً خود را از این خونریزی مبری سازد، از این رو، دو بار تکرار و تأکید می‌کند که «هنگام قتل مرحوم شمس‌آبادی من در زندان بودم!» ثانیاً می‌کوشد قاتل را از این اتهام سنگین تبرئه کند و به او چهره‌ای انقلابی سیاسی و آراسته بخشد! و نکته در خور توجه اینکه در این دفاعیه به دیگر جنایات و فتنه‌گری‌های مهدی قاتل اشاره‌ای نمی‌کند و بی‌سر و صدا از کنار آن می‌گذرد. در این بخش از نظریه‌پردازی‌ها به منظور آراستن چهره قاتل از زشتی‌ها و پلیدی‌ها - طبق روال کتاب خاطرات - به خلاف‌گویی روی آورده و از حربه‌هایی بهره گرفته است که لازم است به برخی از آنها اشاره‌ای داشته باشیم:

۱. ادعا شده است که «این دو برادر

[هادی و مهدی] مقلد امام بودند!» اما باید دانست که مهدی طبق قراین و شواهد موجود که در جای خود به آن خواهیم پرداخت، نه اهل تقلید بود و نه هیچ مقام روحانی - حتی آقای منتظری - را باور داشت بلکه به آنان به چشم ابزار نگاه می‌کرد. اما از فرصت‌طلبی نیز غافل نبود. اگر با امام می‌نشست حتما ادعا می‌کرد که مقلد شما هستم (البته برای امام هم

امام سالیان درازی پیش از عزل او از قائم‌مقامی به این حقیقت پی برده بود که آقای منتظری با نفوذ دگران‌دیشان و با حضور مهدی هاشمی در کنار او، در خطر فرو غلتیدن به گرداب انحراف از مسیر انقلاب است.

این ادعا به اندازه پیشیزی ارزش نداشت و در رأی و نظر امام نسبت به مدعی کوچک‌ترین تغییری پدید نمی‌آورد) و اگر بر آن بود آقای منتظری را فریب دهد و آلت دست خود کند برای

او می‌نوشت: «با حضرت عالی که استاد، اسوه، مرجع و همه چیز من هستید صحبت می‌کنم.»^۱

۲. تلاش شده است او را مبارز و انقلابی بنمایاند، در صورتی که نامبرده هیچ‌گاه در صحنه مبارزه حضور فعال نداشت، از روزی که نهضت آغاز شد تا روزی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، پای هیچ اعلامیه‌ای را امضا نکرد، در هیچ اجتماع سیاسی و تظاهرات و درگیری‌ها حضور نیافت و هیچ یک از «اعلامیه‌هایی که در آن روزها به امضای حوزه علمیه یا روحانیون مبارز پخش می‌شد» به قلم او نبود و اصولاً او در سال‌های آغازین نهضت هنوز اهل قلم نبود تا بتواند اعلامیه بنویسد. شاید آقای منتظری دوران فتنه‌گری‌های او را در پی پیروزی انقلاب اسلامی که عناوین مختلفی اعلامیه صادر می‌کرد، با دوران آغازین نهضت اشتباه کرده است!

۳. با زبان بی‌زبانی تلاش شده است از خواننده، جواز قتل آیت‌الله شمس‌آبادی را بگیرد. خواننده را از نظر روانی به گونه‌ای تحت تأثیر قرار دهد که ناخودآگاه به این نقطه برسد که مرحوم شمس‌آبادی واجب‌القتل بوده است! او به شیوه منطقی‌ها، صغرا و کبرایی می‌چیند تا خواننده خود به خود به این نتیجه برسد که آیت‌الله شمس‌آبادی ساواکی بوده یا دست کم در خدمت ساواک قرار داشته است:

... واقع مطلب این است که مرحوم شمس‌آبادی در ماجرای کتاب شهید جاوید سردمدار قضیه شده و اصل قضیه بزرگ کردن ماجرای کتاب شهید جاوید هم توسط ساواک برنامه‌ریزی شده بود... آنچه را من در زندان شنیدم این بود که آقای شمس‌آبادی تبلیغات زیادی علیه مرحوم امام و شهید جاوید و...^۲ انجام می‌دهد و ایادی ساواک هم به آن دامن می‌زنند!!!

۴. با اینکه مهدی هاشمی بارها به برنامه‌ریزی قبلی برای ربودن و کشتن آیت‌الله شمس‌آبادی اعتراف کرده است آقای منتظری در این دفاعیه خود وانمود کرده که برنامه کشتن او در کار

۱. به نامه مهدی هاشمی خطاب به آقای منتظری نگاه کنید.

۲. نقطه چین از متن است.

امام از سال ۱۳۶۲ از هر فرصت و مناسبتی برای آگاهانیدن و هوشیار کردن آقای منتظری بهره گرفت و تلاش کرد که او را از فرو افتادن در دام منافقین، لیبرال‌ها و باند هادی و مهدی هاشمی که در بیت او حاکم بودند باز بدارد، لیکن آقای منتظری گویا این‌گونه پیام‌ها و هشدارهای امام را لالایی می‌پنداشت.

نبوده «بچه‌های انقلابی تند خواسته بودند او را گوشمالی بدهند و بترسانند ولی بر خلاف میلشان به قتل رسیده بود»!! این است معنای کاسه داغ‌تر از آش.

۵. وانمود کرده است که مهدی هاشمی طبق سخنان امام دست خود را به خون آیت‌الله شمس‌آبادی آلوده کرده و او را از میان برده است! او ادعا می‌کند که امام «گفته بودند که این آخوندهایی که مخالف نهضت هستند و با دربار همکاری می‌کنند عمامه‌شان را بردارید»! اولاً امام چنین جمله‌ای به زبان نیاوردند. آنچه امام در سخنان خود آورده‌اند چنین است:

... باید جوان‌های ما عمامه اینها را بردارند، عمامه این آخوندهایی که به اسم فقه‌های اسلام به اسم علمای اسلام این طور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند باید برداشته شود... مردم موظف هستند، جوان‌های غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها (جل جلاله گوها)^۱ معمم در جوامع ظاهر شوند، با عمامه در بین مردم بیایند...^۲

چنان‌که می‌بینید امام در این فراز از سخنان خود هیچ‌گاه نگفته‌اند «آخوندهایی که مخالف نهضت هستند». امام هرگز بر این باور نبود که علما و روحانیون یا بایستی مانند خود او اندیشه کنند و به مبارزه و نهضت برخیزند یا بایستی سرکوب شوند. ساحت مقدس امام از

۱. اشاره به برخی از روحانی‌نماهای درباری که از شاه با عنوان «جل جلاله» ستایش کرده بودند.

۲. امام خمینی، حکومت اسلامی یا ولایت فقیه، درس هفتم، ص ۱۸، ۱۹.

امام هرگز بر این باور نبود که علما و روحانیون یا بایستی مانند خود او اندیشه کنند و به مبارزه و نهضت برخیزند یا بایستی سرکوب شوند. ساحت مقدس امام از این‌گونه پیرایه‌های جاهلانه مبرا می‌باشد. امام به عقیده و اندیشه عالمان دین که از روی وظیفه حرکت می‌کردند هر چند با نظر و اندیشه او مغایر بود، احترام می‌گذاشت.

این‌گونه پیرایه‌های جاهلانه مبرا می‌باشد. امام به عقیده و اندیشه عالمان دین که از روی وظیفه حرکت می‌کردند هر چند با نظر و اندیشه او مغایر بود، احترام می‌گذاشت و دیگران را از هر گونه اهانت و خرده‌گیری از آنان باز می‌داشت، ثانیاً آیت‌الله شمس‌آبادی نه درباری بود، نه به تعبیر امام «جل جلاله گو» و نه از مخالفان نهضت، بلکه در برخی اعلامیه‌های علمای اصفهان علیه رژیم شاه، امضای او نیز در کنار امضای دیگران دیده می‌شود که از باورمندی او به نهضت و مبارزه نشان دارد. رابعا کشتن یک عالم دینی با

دستاویز اینکه امام در سخنان خود اعلام کرده بود عمامه از سر آخوندهای درباری بردارید، سوء استفاده آشکار از حق و حقیقت و نمونه بارز تزویر و نیرنگ است که همیشه دین به دنیاافروشان آن را دنبال می‌کنند، مانند گروهک فرقان و منافقین که دانایان امت و طلایه‌داران عرفان و عدالت همچون استاد مطهری و بهشتی را به شهادت رساندند، با دستاویز اینکه در قرآن آمده است «فقاتلوا ائمة الکفر»!! آقای منتظری نیز با چنین دستاویز زشتی در مقام تبرئه آدم‌کشان و توجیه آدم‌کشی بر آمده است:

... این‌گونه تعبیرهای مرحوم امام باعث شد افرادی که تند و تیز بودند و روحیه انقلابی داشتند یک مقدار مسائل را چرب‌تر بکنند و به عنوان یک همکار رژیم به این‌گونه روحانیون نگاه کنند!!

چنان‌که اشاره شد مهدی هاشمی نه آدم تند و تیزی بود و نه روحیه انقلابی داشت و نه به

آیت‌الله شمس‌آبادی به چشم «یک همکار رژیتم» نگاه می‌کرد، بلکه آن مرحوم را تنها به جرم مخالفت با کتاب شهید جاوید و انتقاد از آقای منتظری به مسلخ فرستاد. اگر به راستی نامبرده طبق رهنمودهای امام به رویارویی با آخوندهای درباری برخاسته بود، چرا برای نمونه به سراغ یکی از روحانی‌نماهایی نرفت که در شهر اصفهان بالای منبر به شاه دعا می‌کردند

آیت‌الله شمس‌آبادی نه درباری بود، نه به تعبیر امام «جل جلاله گو» و نه از مخالفان نهضت، بلکه در برخی اعلامیه‌های علمای اصفهان علیه رژیم شاه، امضای او نیز در کنار امضای دیگران دیده می‌شود.

یا از مهره‌های ساواک بودند و او آنها را خوب می‌شناخت که به نفع رژیم شاه چه فعالیت‌هایی دارند و چگونه جاسوسی می‌کنند. بر خلاف چهره‌سازی آقای منتظری یکی از خصلت‌های مهدی هاشمی این بود که هیچ‌گاه جرأت نداشت با زورمداران رویارو شود و اصولاً مظلوم‌کش بود. در برابر مظلومان و بی‌پناهان با خشن‌ترین شیوه برخورد می‌کرد. پاسخ انتقاد و اعتراض و منطق را با زور می‌داد و زبان انتقادکنندگان و معترضان را با سرب آتشین می‌بست. لیکن در برابر قدرتمندان همیشه راه تسلیم و سازش در پیش می‌گرفت.

مهدی هاشمی تا آن پایه ضعیف‌النفس، جوزده و بی‌اراده بود که وقتی او را به نظام وظیفه بردند، تحت تأثیر محیط سربازخانه قرار گرفت و از حوزه و روحانیت زده شد و پس از پایان دوران سربازی دیگر به حوزه باز نگشت و راه خود را از روحانیان جدا کرد. در پی کشتن آیت‌الله شمس‌آبادی آنگاه که بازداشت شد و تحت تعقیب و بازجویی ساواک قرار گرفت، دیری نپایید که به آن تشکیلات سر سپرد و به همکاری با ساواک تن در داد.

در پی پیروزی انقلاب اسلامی آن روز که روحانیان در میان مردم از جایگاه والایی برخوردار بودند، بی‌درنگ به سلک روحانیت درآمد و هم‌رنگ جماعت شد! آنگاه که خون بی‌گناهان دامان او را گرفت و از سوی نظام جمهوری اسلامی به زندان و محاکمه کشیده شد،

دیدیم چگونه خود را باخت و پته همدستان خود را به آب داد و اسرار باند خود را فاش کرد و به ناله و گریه و آه و زاری روی آورد و طی نامه‌هایی به این و آن از عملکردهای خونبار و فاجعه‌آمیز خود اظهار ندامت و پشیمانی کرد و عابد و زاهد و مسلمان شد.

آقای منتظری در این دفاعیه بلندبالا تلاش می‌کند انتقاد و اعتراض آیت‌الله شمس‌آبادی را به کتاب شهید جاوید گناهی بزرگ و سنگین بنمایاند و او را سزاوار تنبیه، تهدید، «گوشمالی» و مرگ وانمود کند و برای توجیه این جنایت می‌کوشد پای امام را نیز به میان بکشد، از یک طرف مدعی می‌شود که آیت‌الله شمس‌آبادی «تبلیغات زیادی علیه مرحوم امام و شهید جاوید انجام می‌داد» که دروغی بیش نیست. نه آقای شمس‌آبادی علیه امام سخنی می‌گفت و نه حتی اگر می‌خواست جرأت آن را داشت که امام را مورد اهانت قرار دهد. محبوبیت امام در میان مردم تا آن پایه بود که رژیم شاه با آن قدرت نظامی، از مردم جرأت نمی‌کرد بر ضد امام موضعی آشکار بگیرد، طبیعی بود که برای یک آدم عادی زمینه چنین اسائه ادبی نباشد.

آقای منتظری این دروغ را به این منظور مطرح می‌کند که پرونده شمس‌آبادی را سنگین کند و زدن و کشتن او را بایسته بنمایاند! از طرف دیگر، این جمله امام را که «باید جوان‌های ما عمامه اینها را بردارند» پیراهن عثمان می‌کند برای تبرئه مهدی هاشمی و توجیه آدم‌کشی‌های او، با دستاویز اینکه «این تعبیر امام باعث شد افرادی که تند و تیز بودند و روحیه انقلابی داشتند، یک مقدار! تنها «یک مقدار» «مسائل را چرب‌تر بکنند» و آدم بکشند! می‌بینید «مقدارش» چقدر کم و ناچیز است!! امام گفت عمامه آخوندهای درباری و «جل و جلاله‌گوها» را بردارید، آنها «یک مقدار» چرب‌ترش کردند، سر یک عالم بی‌گناه را برداشتند!!

از این دفاعیه و توجیه‌نامه که زیر عنوان «خاطرات» آمده است به دست می‌آید که آقای منتظری مرحوم شمس‌آبادی را به جرم اینکه از او و کتاب شهید جاوید انتقاد می‌کرد، سزاوار مرگ و نیستی می‌دانسته است. البته او آشکارا کشتن او را تأیید نمی‌کند لیکن از اینکه در درازای سی و اند سالی که از کشتن او می‌گذرد، آقای منتظری حتی برای یکبار این جنایت را محکوم نکرده و حتی تلاش‌های نافرجامی برای نجات مهدی قاتل از کیفر صورت داده و نیز از

دفاعیه‌ای که در کتاب خاطرات در این باره به نمایش گذاشته است - که بخشی از آن در صفحات گذشته آمد - به دست می‌آید که او کشتن مرحوم شمس‌آبادی را ناروا نمی‌دانسته است.

آقای منتظری درباره دیگر قتل‌ها و آدم‌کشی‌هایی که زیر نظر مهدی هاشمی صورت گرفته سکوت کرده و نظری نداده است لیکن از موضع‌گیری‌های او به دست می‌آید که آن جنایات خونین نیز از نظر او ناروا و خلاف موازین اسلامی نبوده است! زیرا اگر او آن خونریزی‌ها و آدم‌کشی‌ها را خلاف شرع و حرام می‌دانست در نامه خود به امام، مهدی قاتل را متدین وانمود نمی‌کرد^۱ و برای نجات او از کیفر، به اصطلاح معروف «به آب و آتش نمی‌زد» و بر خلاف شرع و قانون عفو او را درخواست نمی‌کرد.

♦ منتظری در چهره دیگر

نکته در خور توجه اینکه آقای منتظری با این قساوت و روحیه آکنده از کینه و خشونت که حتی یک عالم دینی را به جرم اینکه از او و کتاب شهید جاوید انتقاد کرده بود سزاوار مرگ می‌داند، آنگاه که با حرکت مردمی و خودجوش بر ضد لیبرال‌ها و روشنفکرآب‌هایی که معلوم نیست سر در آخور کدام سازمان جاسوسی بین‌المللی دارند، رو به رو می‌شود، لیبرال‌منشانه بر مسند فتوا می‌نشینند و آن حرکت را «خلاف شرع» و مصداق «هرج و مرج» و «فتنه» می‌خوانند!! در کتاب خاطرات زیر عنوان «ضرورت برخورد صحیح با جریان روشنفکری» از زبان آقای منتظری آمده است:

... ما باید به اندیشه‌های مختلف اجازه دهیم حرفشان را بزنند و اگر جایی هم به نظرمان می‌رسد که حرفشان درست نیست محترمانه جواب آنها را بنویسیم. تکفیر و تفسیق با بحث علمی سازگار نیست... اینکه یک عده جوان احساساتی خام را تحریک

کنیم که علیه بزرگان و دانشمندان شعار بدهند یا برخورد فیزیکی انجام دهند، علاوه بر اینکه خلاف شرع بین است این همان فتنه و هرج و مرج است که همه عقلای جهان از آن بیزارند...^۱

بر خلاف چهره‌سازی آقای منتظری یکی از خصلت‌های مهدی هاشمی این بود که هیچ‌گاه جرأت نداشت با زورمداران رویارو شود و اصولاً مظلوم‌کش بود. در برابر مظلومان و بی‌پناهان با خشن‌ترین شیوه برخورد می‌کرد. پاسخ انتقاد و اعتراض و منطق را با زور می‌داد و زبان انتقادکنندگان و معترضان را با سرب آتشین می‌بست.

شگفتا! آیا حرکت خودجوش مردم بر ضد چهره‌های مرموز و مخدوشی که با یک سلسله سفسطه‌بافی‌ها در باورمندی دینی نسل جوان تردید ایجاد می‌کنند «خلاف شرع بین» است، در صورتی که در این‌گونه حرکت‌ها و تظاهرات استنکارآمیز فعالیت تروریستی در کار نیست و جان انسانی در خطر نمی‌باشد، لیکن آدم‌ربایی‌ها و آدم‌کشی‌های خودسرانه و ترورهای وحشیانه مصداق «فتنه» و فساد و «هرج و مرج» نیست و «خلاف شرع بین» نمی‌باشد؟! و آقای منتظری وظیفه دارد با سر هم بندی

مشتی جملات و بازی با کلمات، از آن ترورها و آدم‌کشی‌ها حمایت کند؟ آیا آنهایی که در برابر بساط شیطانی برخی از «جریان‌های روشنفکری» می‌ایستند و ابراز انزجار می‌کنند «افراد تند و تیزی» نمی‌باشند و از «روحیه انقلابی» برخوردار نیستند؟ و تنها آدم‌کش‌ها و آدم‌دزدها «روحیه انقلابی» دارند؟

ممکن است سفسطه‌بازان برای دفاع از موضع یک بام و دو هوای آقای منتظری چنین توجیه

کنند که جریان انتقادات آقای شمس‌آبادی از آقای منتظری و کتاب شهید جاوید، زمینه را برای بهره‌برداری و اختلاف‌افکنی ساواک فراهم کرده بود، از این رو، روا نبود که آن جریان به بهانه احترام به آزادی افکار و آزادی قلم و بیان ادامه پیدا کند و اختلافاتی که ساواک در پشت آن بود اوج بگیرد! باید پرسید مگر در پشت جریان دکتر علی شریعتی ساواک نایستاده بود و اختلاف‌افکنی نمی‌کرد؟ مگر پشت ماجرای سروش شبکه‌های جاسوسی و امپریالیسم خبری به شدت فعال نبودند و بهره‌برداری نمی‌کردند - و نمی‌کنند - ؟ مگر در جریان آقای منتظری سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی بازیگر صحنه نبودند؟ و رسانه‌های خارجی از سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌های او خوراک تبلیغاتی درازمدت، تدارک نمی‌دیدند؟! مگر از کشتن آیت‌الله شمس‌آبادی ساواک بهره فراوان نگرفت؟ و آن جنایت را کار پیروان امام وانمود نکرد؟ راستی این دو موضع متفاوت و بلکه متضاد آقای منتظری را چگونه باید توجیه کرد و چهره اصلی او را در پشت کدام یک از این دو صحنه باید دید؟ کدام یک از این دو چهره؟ واقعی و کدامیک قلابی و ساختگی است؟ آیا چهره اصلی و واقعی منتظری در پشت دفاعیه‌ای نمایان است که کشتن آیت‌الله شمس‌آبادی را مجاز می‌داند؟ یا در صحنه‌ای که از جریان روشنفکری حمایت می‌کند؟ آیا آنچه زیر عنوان «جریان روشنفکری» آمده است چهره قلابی و ساختگی نمی‌باشد؟ داوری بر عهده تاریخ و چهره‌شناسان ژرفاندیش است.

اللهم طهر قلبی من النفاق و عملی من الریاء و لسانی من الکذب